

به نام خداوند بخشنده مهربان

روانشناسی رشد

مجموعه روانشناسی

تدوین:

دپارتمان آموزشی دکتر محمدی



آمادگی آزمون ارشد

سرشناسه: دکتر محمدی، علیرضا
عنوان و نام پدیدآور: روانشناسی رشد - دکتر علیرضا محمدی
مشخصات نشر: تهران - مشاوران صعود ماهان، ۱۴۰۲
ص: ۲۵۶، جدول، نمودار (آمادگی آزمون ارشد)

ISBN/N: ۹۷۸-۶۰۰۰-۴۵۸-۹۹۹-۹

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا مختصر
فارسی - چاپ اول
روانشناسی رشد
دپارتمان آموزشی دکتر محمدی
ج - عنوان
شماره کتابشناسی ملی:



مدیران مسئول: مجید و هادی سیاری

تحت نظارت: دکتر علیرضا محمدی

مدیر برنامه ریزی و تولید محتوا: سمیه بیگی

مشخصات ظاهری: رحلی

ناشر: مشاوران صعود ماهان

نوبت و تاریخ چاپ: دوم / ۱۴۰۲

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۴/۴۳۰/۰۰۰ ریال

شابک: ISBN/N: ۹۷۸-۶۰۰۰-۴۵۸-۹۹۹-۹

انتشارات مشاوران صعود ماهان:

تهران، خیابان سه‌رودی شمالی، خیابان میرزایی زینالی شرقی (خیابان کیهان شرقی)، پلاک ۵۱، تلفن: ۸۸۴۰۱۳۱۳

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به موسسه آموزش عالی آزاد ماهان می‌باشد. و هرگونه اقتباس و کپی‌برداری از این اثر بدون اخذ مجوز پیگرد قانونی دارد.

سواره چون که به مقصد رسد پیاده شود

دانشجو در راه تحصیل سواره ای است که مقصد او نیل به نهایت و درک و دریافت مدارج علمی است، دکتری مقصود ما و شما در این زحمت سفر و بذل جوانی و استعداد و هنر است، ضربالمثل آغاز این اشاره از دیرباز برای تلاشگران در تمام عرصه‌ها سرمشق بوده است، لذت و آمال و آرزوی انسان راهرو در رسیدن به مقصد واقعیت می‌یابد، زیبایی و طراوت و دریافت‌ها و دانسته‌ها و اوج‌گیری و افزایش مدارج علمی و بر متون و فنون و جزء و کل رشته موردعلاقه و استعداد شما مسلم و مسلط شدن در مقصد نهایی به دست می‌آید، گامی چند همراه با ما ورود به مقصد را برایتان میسر می‌سازد، با سال‌ها تجربه دانش و بینش علمی و فرهنگی که در مجموعه حاضر فراهم آمده است، موفقیت خود را تضمین نمایید و در مقصد پیاده شوید و یاریگر جامعه و جهان باشید

علیرضا محمدی

فهرست مطالب

۷	فصل اول - تعریف و تاریخچه روان‌شناسی رشد
۲۱	فصل دوم - رویکردهای دید روان‌شناسی
۴۷	فصل سوم - نظریه پردازان دیالکتیک
۵۷	فصل چهارم - نظریه پردازان شناختی
۷۶	فصل پنجم - نظریه پردازان روانکاوی
۱۰۲	فصل ششم - تعریف و تاریخچه روان‌شناسی رشد
۱۱۶	فصل هفتم - از تولد تا دو سالگی
۱۳۳	فصل هشتم - ۲-۷ سالگی
۱۴۴	فصل نهم - هفت تا یازده سالگی
۱۶۴	فصل دهم - نوجوانی (۱۱-۱۹ سالگی)
۱۹۴	فصل یازدهم - رشد و تغییرات جسمانی (بزرگسالی اولیه)
۲۰۷	فصل دوازدهم - رشد جسمانی و تغییرات جسمانی میانسالی
۲۱۹	فصل سیزدهم - پیری (پایان بزرگسالی)
۲۳۵	فصل چهاردهم - مرگ
۲۴۱	فصل پانزدهم - تقلید
۲۴۵	فصل شانزدهم - بازی
۲۵۳	فصل هفدهم - نظریه‌های زبان

پیشگفتار

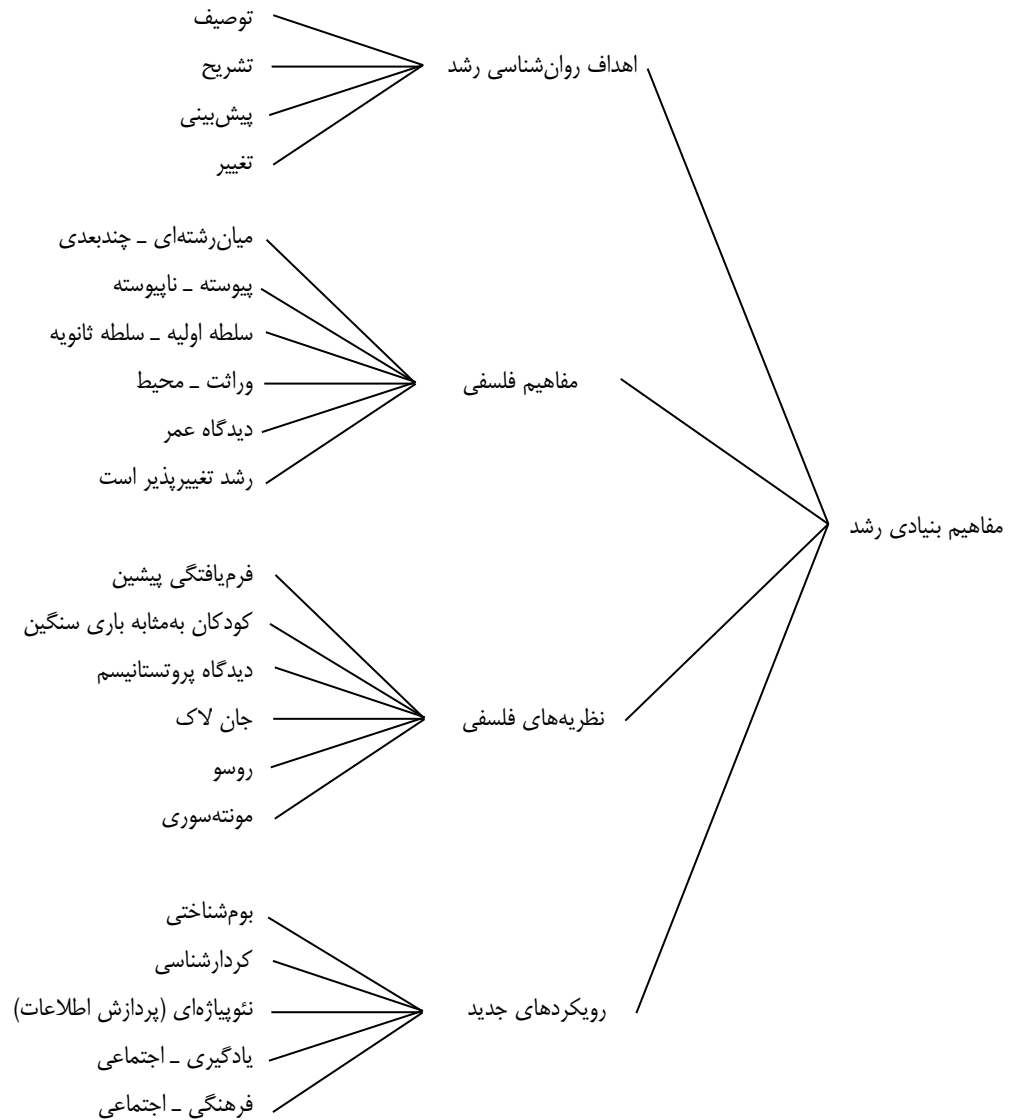
آسیب‌شناسی روانی که به روانشناسی مرضی و روانشناسی ناپهنجاری نیز معروف است شاخه‌ای از روانشناسی است که به بررسی اختلالات روانی، معیارهای تشخیصی، تبیین و سبب‌شناسی، نظریه‌های مرتبط با اختلالات و رویکردهای درمانی می‌پردازد. درس آسیب‌شناسی روانی در گرایش‌های مختلف روانشناسی همواره یکی از دروس مهم محسوب می‌شود که دانشجویان و داوطلبان کنکور کارشناسی ارشد و دکتری روانشناسی همواره با آن سروکار دارند. درس آسیب‌شناسی روانی از ابتدا در کنکور مقطع دکتری روانشناسی به عنوان یکی از دروس تخصصی وجود داشته است و سؤالات این درس از منابع مختلفی طرح شده است از جمله کتاب خلاصه روانپزشکی کاپلان ترجمه رضایی، آسیب‌شناسی روانی هالچین ترجمه سیدمحمدی، آسیب‌شناسی روانی بارلو ترجمه فیروزبخت، آسیب‌شناسی روانی دکتر گنجی، روانشناسی مرضی کودک دادستان، روانشناسی بالینی کودک دکتر منصور، روانشناسی مرضی کودک ساراسون، آسیب‌شناسی روانی سلیگمن ترجمه سیدمحمدی، آسیب‌شناسی روانی باچر ترجمه سیدمحمدی و آسیب‌شناسی روانی دیویسون ترجمه دکتر دهستانی. یکی از دغدغه‌های مهم داوطلبان در این درس تعدد و پراکندگی منابعی است که در سال‌های اخیر مورد توجه طراحان سؤال بوده است و امکان مطالعه همه آنها در مدت زمانی کوتاه وجود ندارد. با وجود اینکه برخی مطالب آسیب‌شناسی روانی در منابع مختلف مشترک است، اما برخی مطالب تنها در برخی کتب منبع این درس آمده است؛ از این رو برای کسب یک رتبه مطلوب نمیتوان تنها به یک یا دو منبع از این درس اکتفا کرد؛ در نتیجه بر آن شدیم با همکاری اساتید انحصاری مؤسسه و گروهی از رتبه‌های برتر کنکور سال‌های اخیر یک جزوه آموزشی جامع در این درس گردآوری کنیم، به طوری که داوطلبان تمام مطالب مهم و نکات کلیدی این درس را در یک کتاب واحد در اختیار داشته باشند که آنها را از مطالعه منابع مختلف این درس بی‌نیاز می‌کند.

کتاب حاضر به منظور آماده‌سازی داوطلبان جهت شرکت در آزمون‌های کنکور کارشناسی ارشد و دکتری روانشناسی تألیف و گردآوری شده است که مطالب مهم و نکات کلیدی را از منابع اصلی درس آسیب‌شناسی روانی در کنکور کارشناسی ارشد و دکتری روانشناسی پوشش می‌دهد. مطالب مهم و پرتکرار که در کنکور سال‌های اخیر مورد توجه طراحان سؤالات کنکور بوده است به صورت منسجم و طبقه‌بندی شده و مطابق با سرفصل‌های منابع اصلی در این جزوه آموزشی گردآوری شده است که با پوشش دهی بیش از ۸۰ درصد از مطالب مهم منابع اصلی مانع از سردرگمی داوطلبان در منابع حجیم و متعدد شده و آنها را از مطالعه سایر کتب کمک آموزشی و منابع اصلی بی‌نیاز می‌کند. علاوه بر داوطلبان کنکور دکتری، داوطلبان کنکور کارشناسی ارشد و نیز دانشجویان روانشناسی در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری نیز می‌توانند برای امتحانات کلاسی خود از کتاب حاضر بهره ببرند.

فصل اول

تعریف و تاریخچه

روان شناسی رشد



-تعریف روان‌شناسی رشد: روان‌شناسی رشد و تحول انسان یکی از حیطه‌های عبرت‌آموز زندگی است. بررسی جنبه‌های روان‌شناختی رشد و تحول در رشته‌ها و گرایش‌های مختلف علمی و از جمله در روان‌شناسی همواره از جایگاه والایی برخوردار بوده است. متخصصان رشد به بررسی علمی شیوه‌های تغییر افراد و نیز ویژگی‌هایی که در طول عمر کمابیش ثابت می‌مانند، می‌پردازند.

روان‌شناسی رشد، شاخه‌ای از علم روان‌شناسی است که تحولات و تغییرات جسمی، ذهنی، عاطفی و عملکرد اجتماعی فرد را از بدو تولد تا زمان مرگ بررسی می‌کند.

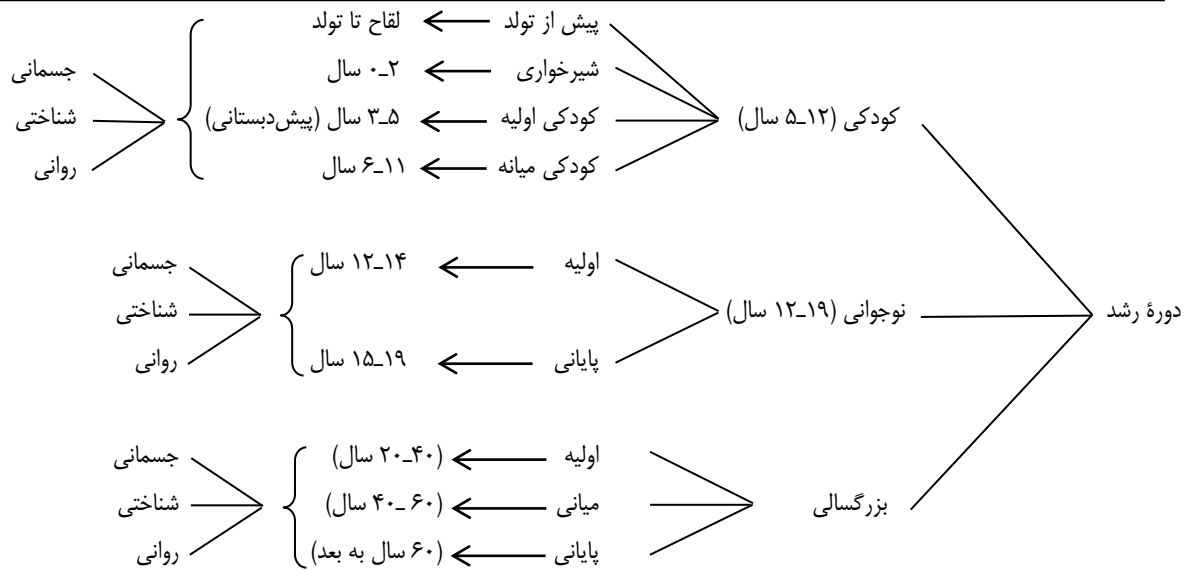
رشد فرایندی است که موجب تغییر شخص می‌شود و در عین حال او را در برخی جنبه‌ها ثابت نگاه می‌دارد. آنچه به انسان اختصاص دارد احتمالاً این است که همیشه در حال رشد است، زندگی او همیشه ناقص است و تنها مرگ به آن پایان می‌دهد. روان‌شناسی رشد شاخه‌ای از روان‌شناسی است که چگونگی تغییر شخص به مرور زمان و در عین حال ثابت ماندن آن‌ها از برخی جنبه‌ها را مطالعه می‌کند.

روان‌شناسی رشد به تمام مراحل زندگی انسان مربوط می‌شود ولی بیشترین توجه آن به دوره کودکی و نوجوانی است. تغییر و تحول جسمی و روانی در مورد هر انسان همیشه وجود دارد. تغییرات جسمی را به آسانی می‌توان مشاهده کرد. حوزه رشد انسان به مطالعه علمی فرایندهای رشد اطلاق می‌شود. دوره‌های رشد انسانی معمولاً به سه دوره تقسیم‌بندی شده است:

الف) دوره کودکی

ب) دوره نوجوانی

ج) دوره بزرگسالی



حیطه‌های رشد

تغییر و ثبات در حیطه‌ها، یا ابعاد گوناگون خویشتن به چشم می‌خورد، متخصصان رشد از رشد جسمانی، رشد شناختی و رشد روانی - اجتماعی به صورتی مجزا صحبت می‌کنند.

رشد و نمو بدن و مغز، قابلیت‌های حسی، مهارت‌های حرکتی و سلامتی، بخشی از رشد جسمانی را تشکیل می‌دهند و ممکن است بر دیگر حیطه‌های رشد تأثیرگذار باشند. برای مثال کودکی که اغلب به عفونت گوش مبتلا می‌شود، احتمالاً دیرتر از کودکی که چنین مشکلی ندارد، زبان باز می‌کند. تغییر و ثبات در توانایی ذهنی همچون یادگیری، توجه، حافظه، زبان، تفکر، استدلال و خلاقیت، رشد شناختی را تشکیل می‌دهد. پیشرفت‌های شناختی رابطه نزدیکی با رشد جسمانی و هیجانی دارند. توانایی صحبت کردن به رشد جسمانی دهان و مغز بستگی دارد. ثبات و تغییر در هیجانات، شخصیت و ارتباطات اجتماعی به همراه یکدیگر حوزه رشد روانی - اجتماعی را تشکیل می‌دهند که می‌تواند بر کارکرد شناختی و جسمانی تأثیر بگذارد. برای نمونه اضطراب امتحان می‌تواند عملکرد فرد را مختل سازد.

دوره‌های رشد

(۱) رشد کودکی: (دوره پیش‌تولد، شیرخواری، کودکی اولیه و کودکی میانه)

(۲) رشد نوجوانی: (نوجوانی اولیه و پایانی)

(۳) رشد بزرگسالی: (بزرگسالی اولیه، میانی و پایانی)

دوره پیش‌تولد:

شامل فرایند رشد از زمان لقاح تا تولد است. در طی این دوره ساختار اصلی بدن و اندام‌ها شکل می‌گیرند. (ارث و محیط، هر دو بر این مرحله از رشد تأثیر می‌گذارند).

شیرخواری:

(۱) از زمان تولد آغاز شده و تا نوپایی (معمولاً سال دوم زندگی) ادامه می‌یابد.

(۲) دگرگونی‌های عظیمی در این دوره رخ می‌دهد، توانش و هماهنگی حرکتی شیرخوار رشد کرده، مهارت‌های حسی او توسعه یافته و توانش کاربرد زبان در او ایجاد شده است.

(۳) آن‌ها به اعضای خانواده و سایر مراقبان خود دلبستگی پیدا می‌کنند.

شیرخوارگی:

در این دوره اعتماد کردن یا نکردن و بیان نمودن یا نکردن عشق و محبت را یاد می‌گیرند.

کودکی:

۱) کودکی اولیه: (سال‌های پیش‌دستانی از ۳ تا ۵ سال) بهتر می‌توانند از خود مراقبت کنند. رفته‌رفته مفهوم خود، هویت جنسی و نقش جنسی در آنان پدیدار می‌شود و به بازی با کودکان دیگر علاقه‌مند می‌شوند.

نکته: کیفیت روابط والد-کودک در فرایند تکوین اجتماعی شدن کودک اهمیت پیدا می‌کند.

۲) کودکی میانه: (۶ تا ۱۱ سال) کودکان در توانش خواندن، نوشتن، حساب کردن و نیز درک دنیای خود و تفکر منطقی پیشرفت قابل‌ملاحظه‌ای می‌کنند.

نکته: پیشرفت و سازگاری موفق با والدین اهمیتی زایدالوصف پیدا می‌کند.

نوجوانی (۱۲ الی ۱۹ سال):

گذر از کودکی به بزرگسالی است.

۱) در نوجوانی اولیه (۱۲ تا ۱۴ سال) بلوغ جنسی صورت می‌گیرد و تفکر عملیاتی صوری آغاز می‌شود. نوجوانان رفته‌رفته درصدد کسب استقلال و جدایی از والدین برمی‌آیند.

۲) نوجوانی پایانی (۱۵ تا ۱۹ سال): شکل‌گیری هویتی مثبت، از تکالیف عمده و روانی اجتماعی در این مرحله است. نوجوان به انتخاب شغل، تکمیل تحصیلات و ورود به دنیای کار می‌پردازد.

بزرگسالی:

بزرگسالی به سه دوره تقسیم می‌شود:

۱) بزرگسالی اولیه (۲۰-۴۰ سال) ← مهم‌ترین فرایند این مرحله تولید است.

۲) بزرگسالی میانه (۴۰-۶۰ سال) ← مهم‌ترین فرایند این مرحله تثبیت است.

۳) بزرگسالی پایانی (۶۰ سال به بعد) ← مهم‌ترین فرایند این مرحله حفظ است.

۱) برقراری روابط صمیمانه: انتخاب شغل و دستیابی به موفقیت‌های حرفه‌ای، چالش‌های عمده مرحله بزرگسالی اولیه است. (۲۰-۴۰) ازدواج و انتخاب همسر از تصمیمات مهم این دوره است.

۲) بزرگسالی میانه (۴۰-۶۰ سال): بسیاری از افراد با شنیدن زنگ ساعت اجتماعی و زیستی خود، فشار زمان را احساس می‌کنند. این مرحله‌ای است که در آن بسیاری از افراد به حداکثر مسئولیت شخصی و اجتماعی و موفقیت شغلی دست می‌یابند؛ ولی در هر حال سازش یافتن با جسم و نیز موقعیتی هیجانی، اجتماعی و شغلی در حال تغییر از ضرورت‌های این دوره است.

۳) بزرگسالی پایانی (۶۰ سالگی و بیشتر): افزایش توجه بر مراقبت بهداشتی برای حفظ قدرت فیزیکی و سلامتی، لازم خواهد بود. حفظ توانش‌های کلامی به برخی امکان می‌دهد که با توسعه دانش به مهارت‌های شناختی خود ادامه دهند. حفظ و تحکیم دوستی‌های معنی‌دار با همسالان، خصوصاً در حفظ سلامتی مؤثر است.

اهداف روان‌شناسی رشد:

۱) توصیف رفتار

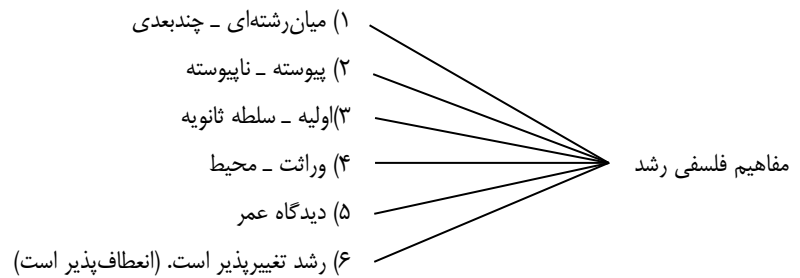
۲) تشریح رفتار

۳) پیش‌بینی رفتار

۴) تغییر رفتار

محققان حوزه رشد، مانند دیگر دانشمندان، بر چهار هدف اصلی متمرکز می‌شوند: در درجه اول، آن‌ها سعی می‌کنند تغییراتی که در جریان زندگی رخ می‌دهد را توصیف کنند. مثلاً در مورد پدیده زبان، سعی می‌کنند ماهیت، کیفیت و تغییر شکل‌های آن را بدانند. همچنین آن‌ها سن یادگیری زبان در کودکان و شیوه ارتباط دادن صداها برای تشکیل کلمات یا جملات را مطالعه می‌کنند.

در درجه دوم، آن‌ها سعی می‌کنند این تغییرات را شرح دهند و عوامل تعیین‌کننده تغییرات رشد را مشخص نمایند بدین صورت که، باز در مورد زبان، از خود می‌پرسند: توارث، در به وجود آمدن زبان چه نقشی دارد و یادگیری چگونه زبان آموزی را تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ آن‌ها تلاش می‌کنند تا رفتارهای لازم کودک برای به کار بردن اولین کلمات و همچنین عوامل مؤثر بر ایجاد اختلال‌های زبان و یادگیری آن را آشکار کنند. وقتی برخی تغییرات رشد توصیف و تشریح شد، متخصصان می‌توانند آن‌ها را پیش‌بینی کنند. مثلاً بگویند که هشت ماه بعد، مهارت‌های زبانی کودکی که در حال حاضر شش ماهه است، چقدر خواهد بود و در چه شرایطی می‌تواند، رشد زبان او را با مشکل روبه‌رو کند. سرانجام متخصصان، همگام با کسب شناخت بیشتر، می‌توانند در جریان رویدادها به گونه‌ای دخالت کنند که آن‌ها را تغییر دهند. مثلاً، آن‌ها می‌توانند اعمالی را توصیه کنند که رشد زبان کودکان با والدین لال را تحریک کنند، یا اینکه در مورد کودکان لال، خیلی زود وارد عمل شوند.



مفاهیم فلسفی رشد

۱) رشد چندبعدی و بین‌رشته‌ای

رشد چندبعدی: رشد انسان فرایندی پیچیده است که می‌توان آن را به ۴ بعد اصلی تقسیم کرد: (فیزیکی، شناختی، هیجانی و اجتماعی) **بین‌رشته‌ای:** دانش رشته‌های زیست‌شناسی، فیزیولوژی، پزشکی، آموزش و پرورش، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی در رشد انسان تأثیرگذار است. مخزن عظیم اطلاعات ما دربارهٔ رشد انسان میان‌رشته‌ای است. این اطلاعات از تلاش‌های مشترک افرادی از حوزه‌های مطالعاتی متعدد به‌دست آمده است.

✓ رشد چندبعدی و چندجهتی است.

رشد در طول عمر حداقل از ۲ نظر چندجهتی است. اولاً: رشد به بهبود عملکرد محدود نمی‌شود بلکه در هر دوره‌ای با افت‌وخیز جلوه‌گر می‌شود. ثانیاً: تغییر علاوه بر اینکه در طول زمان چندبعدی است در هر زمینه رشد چندجهتی است.

۲) پیوستگی و ناپیوستگی (پیوسته - ناپیوسته)

پیوسته: بعضی معتقدند که رشد، فرایند تدریجی و پیوسته نمو و دگرگونی است و نمو فیزیکی و رشد زبان، یا سایر جنبه‌های رشد نشان‌دهنده تغییراتی روانی و فراینداند. روان‌شناسان که به پیوستگی رشد تأکید دارند گرایش بر آن دارند که به تأثیر محیط و یادگیری اجتماعی بر فرایند نمو اهمیت بیشتری بدهند. در مفاهیم پیوسته تمامی نظریه پردازان معتقدند که تفاوت بین بالغ و نابالغ صرفاً به مقدار یا پیچیدگی مربوط می‌شود. طبق این دیدگاه تغییر در تفکر نیز پیوسته است، یعنی فرایند افزودن تدریجی مهارت‌های یکسانی که از همان آغاز وجود داشته است.

ناپیوسته	پیوسته	
شناختی - روانکاوی روانی اجتماعی	رفتارگراها نئوپیاژه‌ای	مکاتب
پیاژه - اریکسون فروید - کلبرگ	جان لاک - واتسون اسکینر - تراندایک	نظریه پردازها

ناپیوستگی: این نظریه پردازان، رشد را زنجیره‌ای از مراحل مجزا می‌دانند. روان‌شناسی که بر گسسته بودن رشد یا نظریه‌های مرحله‌ای رشد تأکید دارند، نقش ارث و ریش در زنجیره نمو را مهم می‌شمارند.

نکته: نوگارتن هر دو دیدگاه پیوسته و ناپیوسته را تأثیرگذار در رشد می‌داند.

دیدگاه ناپیوسته فرایندی است که به موجب آن روش‌های تازه و متفاوت درک کردن دنیا و پاسخ دادن به آن در زمان‌های خاصی پدیدار می‌شوند. نظریه‌هایی که دیدگاه ناپیوسته را قبول دارند، رشد را به صورتی که طبق مراحل روی می‌دهد در نظر می‌گیرند. مرحله عبارت است از تغییر کیفی در تفکر، احساس، رفتار کردن که دوره‌های خاص رشد را مشخص می‌کند. در نظریه‌های مرحله‌ای، رشد مانند بالا رفتن از پلکان است، به طوری که هر پله با شیوه عمل کردن پخته‌تری مطابقت دارد. مفهوم مرحله، این را نیز فرض می‌کند که افراد هنگامی که از یک مرحله وارد مرحله بعدی می‌شوند، دوره‌های سریع تغییر را می‌گذرانند، به عبارت دیگر، بجای اینکه تغییر تدریجی جاری باشد، نسبتاً ناگهانی است.

۳) رشد هم سلطه‌پذیر – هم فراسوی سلطه ما (هک هاووزون)

سلطه اولیه: به تلاش‌ها فرد برای تغییر جهان خارج به گونه‌ای که با نیازها و خواسته‌هایش هماهنگ باشد مربوط می‌شود «اگر شغل خود را دوست ندارید آن را عوض کنید.»

سلطه ثانویه: برعکس، دنیای درونی فرد را نشان می‌رود آن را یا «جهان خارج هماهنگ سازد.» «اگر شما شیوه نگرستن جهان را نمی‌پسندید، شیوه نگرستن خودتان را به جهان تغییر دهید.»

۴) ارث و محیط

حقیقت آن است که هم سرشت و هم تربیت بر رشد انسان تأثیرگذار بوده و عناصر لازم برای رشد هستند. نظریه پردازان وراثتی به طبیعت گراها معروف هستند و نظریه‌پردازان طرفدار محیط به تربیت‌گراها معروف‌اند.

۵) دیدگاه عمر

پژوهشگران به طور فزاینده‌ای رشد را به صورت سیستمی پویا در نظر می‌گیرند. فرایندی که پیوسته جریان داشته و از لقاح تا مرگ گسترش دارد و شبکه پیچیده تأثیرات زیستی، روان‌شناختی و اجتماعی آن را شکل می‌دهد. رویکرد اصلی سیستم‌های پویا دیدگاه عمر است. ۴ فرض، این دیدگاه گسترده را تشکیل می‌دهد: الف) رشد دائمی است.

ب) چندبعدی و چندجهتی است.

ج) بسیار انعطاف‌پذیر است.

ه) چندین نیروی تأثیرگذار باهم بر آن تأثیر دارند.

✓ رشد دائمی است.

طبق دیدگاه عمر، هیچ دوره سنی از نظر تأثیر آن بر روند زندگی برتر نیست. به جای آن رویدادهایی که بر هر دوره تأثیر می‌گذارند می‌توانند تأثیرات برابری بر تغییر آینده داشته باشند در هر دوره تغییر در سه زمینه کلی روی می‌دهد: بدنی، شناختی و هیجانی - اجتماعی.

نکته: ویژگی‌های استدلالی که به خردمندی معروف است مربوط به رشد چندجهتی است.

✓ رشد انعطاف‌پذیر است.

پژوهشگران تأکید دارند که رشد در تمام سنین انعطاف‌پذیر است. شواهد مربوط به انعطاف‌پذیری، این موضوع را روشن می‌کند که پیری آن گونه که اغلب تصور می‌شد [خانه خرابی] نیست در عوض استعاره [پروانه] که دگرگونی و توانایی مستمر آن را می‌رساند تصویر دقیق‌تری از تغییر در طول عمر ارائه می‌دهد.

✓ رشد تحت تأثیر عوامل متعددی قرار می‌گیرد که بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند.

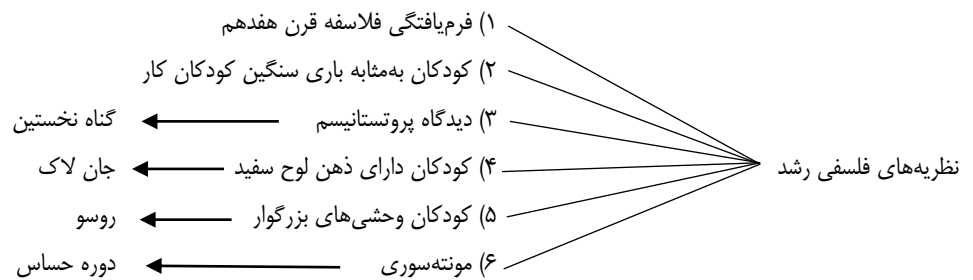
طبق دیدگاه عمر این عوامل می‌تواند بسیار متنوع باشد، زیرا رشد، تحت تأثیر نیروهای چندگانه فیزیولوژیک، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی قرار دارد.

الف) تأثیرات مربوط به سن: رویدادهایی که قویاً با سن ارتباط دارند و بنابراین می‌توان پیش‌بینی کرد که چه موقع اتفاق می‌افتند و چه مدت ادامه می‌یابد.

ب) تأثیرات مربوط به تاریخ: این تأثیرات مربوط به تاریخ، توضیح می‌دهند چرا افرادی که تقریباً در یک دوره به دنیا آمده‌اند و هم دوره نامیده می‌شوند، شباهت‌هایی به همدیگر دارند که آن‌ها را از کسانی که در دوره‌های دیگر بدنی آمده‌اند متمایز می‌کند.

نکته: به اثر هم‌دوره، کوهورت (cohort) و عوامل نسبی نیز گفته می‌شود.

ج) تأثیرات غیرهنجاری: رویدادهای غیرعادی هستند که فقط برای یک یا چند نفر اتفاق می‌افتند و از جدول زمان‌بندی قابل پیش‌بینی تبعیت نمی‌کند. مانند سیل و زلزله



دورنمایی تاریخی کودکان به‌مثابه ماکت کوچکی از بزرگسالان

یکی از دلایلی که سبب شد توجه به رشد کودکان چنین دیر آغاز شود آن بود که در قرون وسطی و حتی تا چند صد سال پس از آن، دوره کودکی را مرحله جداگانه‌ای از حیات به شمار نمی‌آوردند. کودکان فقط حق استفاده از چند سال کوتاه وابستگی را داشتند و پس از آن باید به بزرگسالانی کوچک تبدیل می‌شدند. به محض آن که کودکان از قنطاق (که به دور بدن آن‌ها پیچیده می‌شد) در می‌آمدند، آن‌ها را به شکل مردان و زنانی کوچک لباس می‌پوشاندند و آن‌ها نیز چون بزرگسالان بازی می‌کردند، می‌نوشیدند یا در کنار آنان به کار در مزارع و مغازه‌ها می‌پرداختند. کودکان ممکن بود ازدواج کنند، تاجگذاری کنند یا چون جانبان به دار آویخته شوند. قوانین قرون وسطی بین جنایات دوره کودکی و بزرگسالی هیچ تمایزی قائل نمی‌شد (بورس تل مان ۱۹۸۳). برای حفظ بی‌گناهی آنان در امور جنسی هیچ اقدامی به عمل نمی‌آمد. برای مثال، لویی چهاردهم، پادشاه فرانسه، در پنج سالگی شاه و با پرستاران خود به بازی‌های جنسی مشغول شد. چون دوره کودکی مرحله تمایزی از عمر به شمار نمی‌آمد و با کودکان چون بزرگسالانی کوچک رفتار می‌شد، اقدامی نیز برای ویژه شمردن آنان به هر شکل ممکن، به عمل نیامد.

قوانین قرون وسطی بین جنایات دوره کودکی و بزرگسالی هیچ تمایزی قائل نمی‌شد.

کودکان به‌مثابه باری سنگین

قبل از معرفی روش‌های مدرن کنترل مولید، بسیاری از کودکان پا به جهان می‌گذاشتند بدون آنکه واقعاً کسی آن‌ها را بخواهد. آن‌ها را بیشتر باری سنگین حساب می‌کردند تا موهبتی خداداد. هر کودکی که متولد می‌شد به معنی آن بود که باید تن برهنه دیگری را لباس پوشاند و مراقبت کرد و شکم خالی دیگری را سیر کرد.

جان لاک

فیلسوفان عصر روشنگری قرن ۱۷ بر آرمان‌های شأن و منزلت انسان تأکید داشتند. جان لاک و روسو دو تن از پیشگامان روان‌شناسی کودک بودند. لاک بنیان‌گذار محیط‌گرایی و نظریه یادگیری بود و دانشمندانی چون پاولف و اسکینر وارثان وی محسوب می‌شوند و ژان ژاک روسو آغازگر رشد سنت‌گرایی در روان‌شناسی است و گزل و مونته‌سوری از جمله پیروان این مکتب هستند.

نوشته‌های جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) فیلسوف بریتانیایی، پیش‌درآمد دیدگاه قرن بیستم، یعنی رفتارگرایی بود که بعداً درباره آن بحث خواهیم کرد. لاک کودک را به صورت لوح سفید در نظر داشت. طبق این دیدگاه، کودکان در ابتدا چیزی نیستند؛ تجربه، شخصیت آن‌ها را شکل می‌دهد. لاک والدین را به صورت مربیان منطقی توصیف کرد که می‌توانند از طریق راهنمایی دقیق، الگوی مؤثر و پاداش دادن به خاطر رفتار خوب، کودک را به هر صورتی که دوست داشته باشند، شکل دهند. فلسفه او باعث شد که خشونت نسبت به کودکان به محبت و دلسوزی تبدیل شود.

نقطه آغاز نظریه لاک، رد کمترین اندیشه‌های فطری در انسان بود. قبل از لاک، بسیاری از فلاسفه بر این باور بودند که برخی اندیشه‌ها، نظیر حقایق ریاضی و اعتقاد به خداوند، فطری هستند و قبل از آغاز تجربه، در ذهن وجود دارند.

لاک استدلال کرد که مشاهده کودکان نشان خواهد داد این تصورات از ابتدای تولد در ذهن وجود ندارند، بلکه یاد گرفته می‌شوند. لاک می‌گفت صحیح‌تر آن است که ذهن کودک را لوحی سفید تصور کنیم و بر این باور باشیم که همه چیز از محیط به ذهن وارد می‌شود.

لاک بعدها این بیان را قدری تعدیل کرد. او متوجه شد اگرچه بیشتر تجربیات بشر از محیط ناشی می‌شود، شخص می‌تواند طی زمان، از طریق تأمل بر افکار و

باورهایش نیز یاد بگیرد. لاک همچنین دریافت که در انسان‌ها، برخی عواطف درون‌زاد و برخی تفاوت ناشی از آن وجود دارد. اما در کل، لاک معتقد بود محیط است که ذهن را شکل می‌دهد. او تأکید داشت تأثیر محیط، به‌ویژه در سال‌های اولیه دوران کودکی، بسیار نیرومند است. در این سال‌هاست که ذهن کودک بیشترین انعطاف‌پذیری را دارد و می‌توانیم به هر نحوی که بخواهیم آن را شکل دهیم، وقتی ذهن را شکل دادیم، در تمام طول زندگی، طبیعت اساسی خود را پیدا می‌کند.

اگر عقاید لاک را به دقت در نظر بگیرید، متوجه خواهید شد که او رشد را به صورت پیوسته در نظر داشت: رفتارهای بزرگسالانه به تدریج از طریق آموزه‌های صمیمانه و باثبات والدین شکل می‌گیرند. نظر او دربارهٔ کودک به صورت لوح سفید نشان می‌دهد که او طرفدار تربیت بود. نیروی محیط در شکل دادن کودک در ضمن اعتقاد او به طبیعت، از احتمال چند دورهٔ رشد و تغییر در سنین بعدی به خاطر تجربیات جدید حکایت دارد. سرانجام اینکه، در فلسفهٔ لاک، کودکان در شکل دادن سرنوشت خود، که دیگران آن را روی لوح سفید حک می‌کنند، نقش کمی دارند. در این دیدگاه کودک منفعل، کنار گذاشته شده است. همهٔ نظریه‌های امروزی، افراد در حال رشد را به صورت موجودات فعال و هدفمندی در نظر می‌گیرند که در رشد خود مشارکت قابل ملاحظه‌ای دارند.

نحوهٔ تأثیرات محیط بر انسان:

(۱) **تداعی‌ها:** بسیاری از افکار و احساسات ما را تداعی‌ها به وجود می‌آورند. وقتی دو رویداد بارها با هم اتفاق بیفتد، نمی‌توانیم بدون توجه به دیگری تنها به یکی از آن‌ها فکر کنیم. مثلاً اگر کودکی در اتاق خاصی تجربه بدی داشته باشد نمی‌تواند بدون داشتن یک احساس منفی که به صورت خودکار در وجودش ظاهر می‌شود وارد آن اتاق شود.

(۲) **تکرار:** بیشتر رفتارهای ما با تکرار به وجود می‌آید و پیشرفت می‌کند مثلاً وقتی کاری مانند مسواک زدن را بارها انجام دهیم این کار به یک عادت طبیعی تبدیل شده و در صورت عدم انجام احساس ناراحتی خواهیم کرد.

(۳) **تقلید:** ما مستعد انجام دادن کارهایی هستیم که می‌بینیم دیگران انجام می‌دهند. الگوها در نقش ما مؤثر واقع می‌شوند.

(۴) **پاداش و تنبیه:** ما به کارهایی اشتغال می‌ورزیم که تحسین و تعریف و سایر پاداش‌ها را به دنبال داشته باشد و از اعمالی پرهیز می‌کنیم که پیامدهای ناخوشایندی به همراه بیاورند.

لاک بر این باور بود که در شکل‌گیری منش انسان این اصول اغلب با هم عمل می‌کنند.

نکته: لاک معتقد بود که هدف اصلی تعلیم و تربیت خویشتن‌داری است.

نکته: لاک معتقد بود که بهترین پاداش‌ها، تحسین و تعریف و بهترین تنبیه، عدم تأکید است.

ژان ژاک روسو

مهم‌ترین مفاهیم واردشده بر رشد توسط روسو:

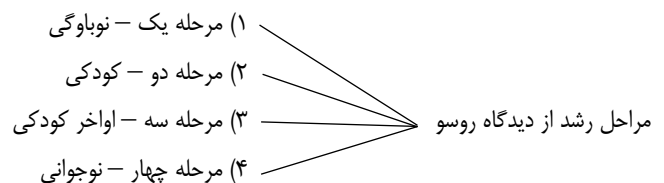
(۱) مرحله: عبارت است از تغییر کیفی در تفکر، احساس و رفتار کردن که دوره‌های خاص رشد را مشخص می‌کند.

(۲) رشد: به روند رشدی اشاره دارد که به صورت ارثی تعیین شده و به‌طور طبیعی شکوفا می‌شود.

در قرن هجدهم ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) فیلسوف فرانسوی، مدعی شد کودکان لوح سفیدی نیستند که آموزش بزرگسالان آن را پر کند. در عوض روسو کودکان را به صورت وحشی‌های اصیل در نظر گرفت که به‌طور طبیعی از موهبت درک درست و غلط و برنامه‌ای فطری برای رشد منظم و سالم برخوردارند. روسو معتقد بود کودکان ظرف خالی یا لوح سفید نیستند بلکه شیوه‌های احساس و تفکر خاص خود را دارند. زیرا کودکان مطابق با طرح طبیعت رشد می‌کنند که آن‌ها را وامی‌دارد تا در مراحل متفاوت، قابلیت‌ها و کیفیت‌های متفاوتی در خود به‌وجود بیاورند.

روسو برخلاف لاک تصور می‌کرد آموزش بزرگسالان تنها کاری که می‌کند این است که به درک اخلاقی، فطری و روش‌های منحصربه‌فرد تفکر و احساس کودکان صدمه می‌زند. فلسفه او فلسفه‌ای کودک محور بود که به موجب آن بزرگسالان باید در هر یک از چهار مرحله نوباوگی، کودکی، اواخر کودکی و نوجوانی پذیرای نیازهای کودکان باشند.

روسو برخلاف لاک، کودکان را تعیین‌کننده سرنوشت خود می‌دانست. او رشد را به صورت فرایندی ناپیوسته و مرحله‌ای نیز در نظر داشت که از روند واحد و یکپارچه‌ای تبعیت می‌کند که طبیعت آن را برنامه‌ریزی کرده است. روسو معتقد بود رشد کودک طی چهار مرحلهٔ اصلی به پیش می‌رود:



الف) مرحله یک - نوباوگی (تولد تا حدود ۲ سالگی): نوباوگان جهان را مستقیماً از طریق حواسشان تجربه می‌کنند. نوزادان فعال و کنجکاو هستند. شروع به یادگیری زبان کرده دستور زبانی را به وجود می‌آورند که از دستور زبان ما کامل‌تر است.

ب) **مرحله دو - کودکی (از دوسالگی تا ۱۲ سالگی):** این مرحله زمانی شروع می‌شود که کودک استقلال جدیدی را به دست می‌آورد. کودکان در این مرحله صاحب نوعی استقلال می‌شوند که از نوع استدلال شهودی است. در این مرحله تفکر هنوز کاملاً تجسمی و حسی است.

ج) **مرحله سه - اواخر کودکی (از ۱۲ سالگی تا ۱۵ سالگی):** دوره ای انتقالی بین کودکی و نوجوانی است در خلال این دوره، کودک قدرت جسمی قابل توجهی پیدا می‌کند و در حوزه شناخت به پیشرفت‌های اساسی دست می‌یابد. در سه سال نخست این دوره، کودکان بنا به طبیعت خود پیش اجتماعی هستند یعنی اصولاً به آنچه برای خود آنان لازم و مفید است، توجه می‌کنند و به روابط اجتماعی علاقه اندکی دارند. در این دوره احتمالاً الگوی زندگی کودک رابینسون کروزوئه است (مردی که در جزیره‌ای به تنهایی زندگی می‌کرد و از طریق ارتباط مؤثر خویشتن با محیط فیزیکی، به خودکفایی رسید).

د) **مرحله چهار - نوجوانی (از ۱۵ سال به بالا):** این مرحله با بلوغ آغاز شده و کودک آشکارا به موجودی اجتماعی تبدیل می‌شود. در این زمان، نوجوان تولد دیگری را تجربه می‌کند. نوجوانی با رشد شناختی نیز همواره است، نوجوانی اکنون می‌تواند به مفاهیم انتزاعی بپردازد. روسو معتقد بود این مراحل بازپیدایی، تکامل عمومی گونه انسانی است. نوباوگان شبیه انسان‌های اولیه هستند که مستقیماً از طریق حواسشان با جهان ارتباط دارند. دو مرحله بعدی دوران کودکی، شبیه عصر بدویت است و سرانجام دوره نوجوانی شبیه آغازگر زندگی واقعی است. روسو می‌گفت: انسان بدوی در درون خود و انسان اجتماعی در بیرون از خود زندگی کرده و یاد می‌گیرد که چگونه فقط با نظر دیگران زندگی کند.

فلسفه بزرگسالی و پیری ← دیدگاه عمر ← کاروس و تننس

مدت کوتاهی بعد از اینکه روسو برداشت خود را از کودکی مطرح کرد، اولین دیدگاه عمر پدیدار شد. در قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، دو فیلسوف آلمانی به نام‌های جان نیکولاس تننس و فردریش اوگوست کاروس (۱۷۷۰-۱۸۰۸) تأکید کردند که توجه به رشد، به بزرگسالی گسترش یابد. هر یک از آن‌ها سؤال‌های مهمی را درباره پیری مطرح کردند. تننس (۱۷۷۷) به علت‌ها و دامنه تفاوت‌ها فردی، درجه‌ای که رفتار را می‌توان در بزرگسالی تغییر داد و تأثیر دوران تاریخی بر روند زندگی پرداخت. او با تشخیص دادن این موضوع که افراد مسن می‌توانند ضعف‌های عقلانی را که گاهی منافع نهفته‌ای را منعکس می‌کنند جبران کنند، از زمان خود جلوتر بود. برای مثال، او اظهار داشت که برخی از مشکلات حافظه به خاطر جست و جو کردن یک کلمه یا نام در بین عمر اطلاعات انباشته شده هستند. (پرفکت و میلور، ۲۰۰۰)

کاروس (۱۸۰۸) با مشخص کردن چهار دوره در روند زندگی، از مراحل روسو فراتر رفت. کودکی، جوانی، بزرگسالی و پیری. کارلوس نیز مانند تننس، پیری را علاوه بر افول، دوره پیشرفت در نظر داشت. نوشته‌های او آگاهی قابل ملاحظه‌ای را از چند جهتی بودن و انعطاف‌پذیری رشد منعکس می‌کند که محور دیدگاه عمر هستند.

فردریک فرویل

در اوایل قرن ۱۹ کتاب تربیت انسان را منتشر کرد. او نخستین بنیان‌گذار کودکان‌شناسی به شمار می‌رود. در نیمه دوم قرن ۱۹ جنب و جوش بیشتری در مطالعه کودک به وجود آمد و بیشتر این فعالیت‌ها و حرکت‌ها پیرامون نشر کتاب‌هایی درباره شرح زندگی کودک بود. شاید بتوان این‌گونه پژوهش‌ها را طلیعه روان‌شناسی رشد دانست. از مهم‌ترین کتاب‌ها، کتاب ذهن کودک، اثر ویلهلم پیرر آلمانی (۱۸۸۲) را می‌توان نام برد. او در این کتاب به مقایسه رفتار کودک خود با رفتار حیوانات پرداخته و نتیجه گرفته است که بسیاری از جنبه‌های رشد در هر دوره، به‌خصوص در کنترل عضلات، میان حیوان و انسان یکسان است.

نظریه پردازان هنجاری

- ۱) هال ← بنیان‌گذار رشد هنجاری استانی هال
- ۲) گزل ← الگوی واقعی رشد را مطرح کرد.
- ۳) بینه ← بنیان‌گذار آزمون رشد
- ۴) ترمن ← آزمون بینه را تجدیدنظر کرد.

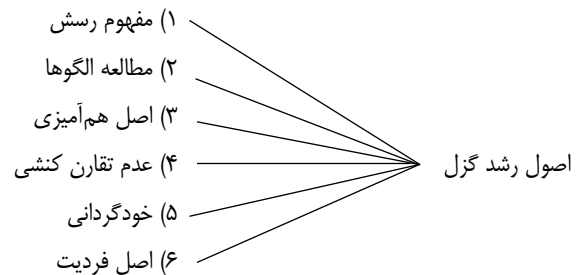
دوره هنجاری

جی استانی هال (۱۸۴۴-۱۹۲۴) یکی از روان‌شناسان آمریکایی بسیار با نفوذ اوایل قرن بیستم، عموماً به عنوان بانی جنبش بررسی کودکی محسوب می‌شود. هال و شاگرد معروف او آرنولد گزل (۱۸۸۰ - ۱۹۶۱) با الهام گرفتن از نظریه داروین، نظریه‌هایی را بر اساس دیدگاه‌های تکاملی ساختند. آن‌ها رشد را به‌صورت فرایندی در نظر گرفتند که به‌صورت ژنتیکی تعیین شده و خیلی شبیه به گل، به‌طور خودکار شکوفا می‌شود. هال و گزل رویکرد هنجاری را مطرح کردند که به موجب آن، از تعداد زیادی افراد ارزیابی‌های رفتاری به دست می‌آید و برای نشان دادن رشد عادی،

میانگین‌های مربوط به سن محاسبه می‌شوند. برجسته‌ترین مفهوم نظریه هال، طوفان و فشار است. به اعتقاد او در دوران نوجوانی، افراد دستخوش دگرگونی‌های چشمگیری می‌شوند.

حال با استفاده از این روش، پرسشنامه‌هایی ساخت تا از کودکان سنین مختلف درباره تقریباً هر چیزی که می‌توانستند در مورد خودشان سؤال شود. او نوجوانی را دوره تولد دوباره نیز نامید، زیرا در این مرحله تکامل‌یافته‌ترین خصوصیات انسانی و اولین ویژگی‌های تمدن انسان ظاهر می‌شود.

گزل



روسو بر این باور بود که رفتار براساس برنامه زمانی یا طرح درونی طبیعت بروز می‌یابد. امروزه، این فرایند را رشد می‌نامیم و فردی که بیشترین تلاش را کرد تا مطالعه رشدی آغاز شود، آرنولد گزل بود. (۱۸۸۰-۱۹۶۱)

گزل مانند استانی‌ها معتقد است که رشد انسان هم از یک تحول و رشد نوعی (فیلوژنی) و هم از یک تحول و رشد فردی (آندوژنی) پیروی می‌کند و تغییرات رفتاری انسان محصول این دو نوع رشد است.

گزل جزء اولین کسانی بود که آگاهی درباره رشد کودک را برای والدین معنی‌دار کرد. او از طریق مشاهدات دقیق و مصاحبه با والدین، اطلاعات هنجاری مشروحی را درباره پیشرفت‌های حرکتی، رفتارهای اجتماعی، خصوصیات شخصیت نوباوگان و کودکان گردآوری کرد.

گزل همچنین یکی از نخستین آزمون‌های هوشی نوزادان را تدوین کرد و از نخستین پژوهشگرانی بود که از مشاهدات فیلمبرداری شده در سطح وسیع استفاده کرد.

۱) مفهوم رشد: گزل اعتقاد داشت که رشد کودک تحت تأثیر دو نیروی عمده است: نخست آنکه، کودک محصول محیط خویش است دوم آنکه رشد کودک به گونه‌ای بنیادی‌تر، از درون و براه عمل ژن‌ها، هدایت می‌شود. او این فرایند را رشد با بالندگی نامید و بر این باور بود که رشد تمامی شخصیت، در کنترل رشد است. ویژگی بارز رشد مبتنی بر رشد این است که همواره به صورت مراحل ثابت آشکار شود.

۲) مطالعه الگوها: در مطالعه رشد، نباید پدیده‌ها را تنها در شکل کمی آن‌ها اندازه‌گیری کنیم، بلکه باید الگوها را نیز مورد بررسی قرار دهیم. الگو ممکن است هر چیزی باشد که شکل یا قاب معینی دارد، مثلاً پلک زدن. آنچه بیشترین اهمیت را دارد فرایند الگوسازی است، یعنی فرایندی که اعمال با استفاده از آن سازمان‌دهی می‌شوند. نمونه‌های خوبی از فرایند الگویابی را می‌توان در بینایی کودک، مشاهده کنیم.

۳) هم‌آمیزی تقابلی: به فرایندی از رشد اطلاق می‌شود که از طریق آن، دو گرایش مختلف، به تدریج به نوعی سازمان‌دهی مؤثر می‌رسند. مثلاً در رشد پدیده دست برتری، نوزاد ابتدا یک دست خود را به کار می‌برد سپس هر دو را با هم به کار می‌گیرد و آنگاه دست دیگران را ترجیح داده و سپس دوباره با هر دو کار می‌کند تا در نهایت می‌تواند دست مسلط خود را انتخاب کند.

۴) عدم تقارن کنشی: گرایش نوزاد به عدم تقارن، در بازتاب کشیدگی گردن مشاهده می‌شود. بازتابی که گزل آن را در انسان کشف کرد. او متوجه شد نوزادان ترجیح می‌دهند طوری بخوابند که سر آن‌ها به یک سمت متمایل شده باشد و وقتی به این حالت می‌خوابند به‌طور خودکار حالت بازتاب کشیدگی گردن را به خود می‌گیرند.

۵) خودگردانی: گزل معتقد بود که سازوکارهای رشد درونی آن‌قدر نیرومند هستند که انسان تا حد زیادی می‌تواند رشد خود را منظم کند.

۶) اصل فردیت: گزل بر این باور بود که هر خلق و خو و سبک رشد فردی در فرهنگ، خواسته‌های متفاوتی را در پی می‌آورد و فرهنگ نیز باید بکوشد تا با فردیت هر کودک منطبق شود.

فلسفه فرزندپروری

گزل معتقد بود پرورش کودک باید با شناخت دقیق قوانین رشد آغاز شود. نوزادان با برنامه‌ای درونزاد به دنیا می‌آیند. آن‌ها فطرتاً نسبت به نیازهایشان و آنچه

آمادگی انجام دادن آن را دارند یا ندارند، هشیار هستند. بنابراین والدین نباید کودکان را به پیروی از هیچ الگوی از پیش پنداشته‌ای وادار کنند بلکه باید نشانه‌های رسش را از خود کودکان بگیرند.

گزل تأکید می‌کند که اولین سال زندگی، بهترین زمان برای یادگیری و احترام گذاشتن به فردیت کودک است. والدینی که در هر دوره نوزادی با هوشیاری پاسخ‌گوی نیازهای کودک بوده‌اند، بعدها به طور طبیعی به بی‌همتا بودن علائق و توانایی‌های کودک حساسیت نشان خواهند داد.

جنبش آزمون روانی

در حالی که هال و گزل در ایالات متحده مشغول ساختن نظریه‌ها و روش‌های خود بودند، روان‌شناسان فرانسوی، آلفرد بینه (۱۸۵۷-۱۹۱۱) نیز از رویکرد هنجاری برای رشد کودک استفاده کرد. در اوایل دهه ۱۹۰۰ از بینه و همکارش تئودور سیمون خواستند تا برای مشخص کردن کودکان مبتلا به مشکلات یادگیری که لازم بود آن‌ها را در کلاس‌های ویژه‌ای قرار دهند، روشی پیدا کنند. آن‌ها برای پرداختن به مسائل تحصیل علمی، اولین آزمون هوش موفقیت‌آمیز را ساختند. مدل انگلیسی این آزمون به مقیاس هوش استنفورد - بینه مشهور شده است.

جان دیویی (پرنفوذترین فیلسوف معاصر)

دیویی در فلسفه آموزش و پرورش صاحب نظر است. او در نظریه خود تأثیر زیادی از روسو گرفت. او در راه ایجاد نظام کنشی گام برداشته و مکتب وی به نام مکتب شیکاگو مشهور است.

طرفداران مدارس گشوده در آموزش و پرورش کودکان، باورهای روسو و جان دیویی را درهم آمیخته و بر آزادی و طبیعت خوب و پاک کودکان تأکید می‌کند. به اعتقاد جان دیویی، کودکان در بنیاد و از لحاظ طبیعی موجوداتی کنجکاو هستند و می‌خواهند خود، جهان را کشف کنند. از نظر دیویی آنچه مهم است، عناصر واکنش یا جمع آن‌ها نیست، بلکه هماهنگی آن‌هاست. دیویی بر تجربه و عمل تأکید دارد (مکتب پراگماتیسم). از نظر او اساسی‌ترین آزادی، آزادی ذهن است.

ماریا مونته‌سوری

نخستین علاقه مونته‌سوری، عقب‌ماندگی ذهنی بود. او تحت تأثیر میزان اشتیاق کودکان عقب‌مانده ذهنی مقیم مؤسسات برای کسب تجربه، قرار گرفت. او احساس کرد اگر از روش‌های صحیح استفاده شود، این کودکان آموزش‌پذیر هستند و تا آنجا که می‌توانست، در مورد عقب‌ماندگی ذهنی و تعلیم و تربیت به طور اعم مطالعه کرد.

معروف‌ترین پیشگام فلسفه تربیتی عملگرایی و پیشرفت‌گرایی بعد از دیویی، ماریا مونته‌سوری است. از نظر مونته‌سوری کودک عاشق نظم و کار است و فعالیت آدمی، فعالیت‌های اجتماعی است. از نظر وی، دو سال اول زندگی کودک بسیار مهم است. رشد و نمو کودک، فرایند تکاملی پیچیده‌ای است. آزادی، کار و نظم، سه ستون اصلی (خانه کودکان) مونته‌سوری هستند. روش تربیتی مونته‌سوری، روش علمی بود، مرکب از مشاهده، آزمایش و تجزیه و تحلیل. مونته‌سوری، مفهوم انضباط آزاد را معرفی کرد. تأکید خانه کودکان مونته‌سوری، آزادی و انتخاب فعالیت از سوی کودک نخستین بود. یکی از مؤلفه‌های مرکزی نظریه مونته‌سوری، مفهوم دوره‌های حساس (بحرانی) است. مونته‌سوری به این نتیجه رسید که ما نمی‌توانیم به سادگی شروع به آموزش خواندن و نوشتن به کودکان عقب‌مانده رشدی کنیم.

فلسفه تربیتی مونته‌سوری

ماریا مونته‌سوری، عملاً همه توجه خویش را وقف تدریس کودکان کرد.

نخستین علاقه حرفه‌ای مونته‌سوری، عقب‌ماندگی ذهنی بود. او تحت تأثیر میزان اشتیاق کودکان عقب‌مانده ذهنی مقیم مؤسسات برای کسب تجربه، قرار گرفت. او احساس کرد اگر از روش‌های صحیح استفاده شود، این کودکان آموزش‌پذیر هستند، و تا آنجا که می‌توانست در مورد عقب‌ماندگی ذهنی و تعلیم و تربیت به طور اعم، مطالعه کرد و دریافت که به طور مشهودی تحت تأثیر خط فکری مریانی چون پستالوژی، سگین و فروبل قرار دارد که به راه و روش روسو گرایش داشتند. مونته‌سوری به این نتیجه رسید که ما نمی‌توانیم به سادگی شروع به آموزش خواندن و نوشتن به کودکان عقب‌مانده رشدی کنیم. این کار به ناکامی این کودکان منجر می‌شود. زیرا آنان از نظر هوشی آماده یادگیری در این سطح نیستند. بلکه ابتدا باید کودکان را مورد مشاهده قرار دهیم و گرایش‌ها و علائق خودانگیزه آنان را یادداشت کنیم. آن‌گاه در موقعیتی قرار خواهیم گرفت که از استعدادهای طبیعی و روش‌های یادگیری خود آنان استفاده کنیم.

اگرچه علائق مونته‌سوری بیشتر عملی بود تا نظری، ولی او جهت‌گیری نظری مشخصی را برگزید که بیشتر مدیون روسو بود. او اعتقاد داشت این تصور که ما می‌توانیم کودکان خود را به هر نحو که بخواهیم بار بیآوریم، اشتباه است، زیرا کودکان تحت تأثیر نیروهای وابسته به رسش نیز چیزهایی یاد می‌گیرند. او

همچون روسو بر این باور بود که کودکان کاملاً متفاوت از بزرگسالان فکر می‌کنند و یاد می‌گیرند.

یکی از مؤلفه‌های مرکزی نظریه مونتسوری، مفهوم دوره‌های حساس اوست.

تعریف دوره حساس: دوره‌هایی زمانی، در فرایند رشد که در آن‌ها فرد نسبت به انواع خاصی از تجارب، پاسخگویی بیشتری دارد. دوره‌های حساس، شبیه دوره‌های بحرانی و مهم است. این دوره‌ها، زمان‌های برنامه‌ریزی شده ژنتیکی مشخص هستند که در خلال آن‌ها، کودک به‌ویژه مشتاق و آماده یادگیری و تسلط یافتن در تکالیف معینی است. مثلاً برای یادگیری زبان، یا آغاز استفاده از دست، دوره‌های حساس وجود دارد. در خلال این دوره‌ها اگر کودک در زمانی که طبیعت برای او طرح‌ریزی کرده است، از لذت بردن از این تجربه‌ها منع شود، حساسیت خاصی که او را بدان سو می‌کشد زایل می‌شود و این امر، اثر نامطلوبی بر رشد او بر جای می‌گذارد.

دوره حساس نظم

در خلال اولین دوره حساس که اصولاً در سه سال اول زندگی است، کودک نیاز شدیدی به نظم دارد. به مجرد اینکه کودکان می‌توانند به اطراف حرکت کنند، دوست دارند اشیاء را در همان‌جای خود بگذارند.

دوره حساس توجه به جزئیات

بین ۱ تا ۲ سالگی، کودکان توجه خود را به جزئیات کم‌اهمیت معطوف می‌کنند. مثلاً به حشرات کوچکی توجه می‌کنند که برای ما بی‌اهمیت هستند یا اگر به آن‌ها تصویری نشان دهیم، به جای تمرکز بر موضوعی که مورد توجه ماست، به اشیاء ریزی که در زمینه تصویر قرار دارند، دقیق می‌شوند.

دوره حساس استفاده از دست‌ها

سومین دوره حساس، به استفاده از دست‌ها مربوط می‌شود. بین ۱۸ ماهگی تا ۳ سالگی، کودکان به‌طور مداوم اشیاء را با دست چنگ می‌زنند. آن‌ها به‌خصوص از باز و بسته کردن اشیاء، گذاشتن اشیاء در جعبه‌ها و ریختن آن‌ها به بیرون و گذاشتن اشیاء روی زمین، لذت می‌برند.

دوره حساس راه رفتن

قابل مشاهده‌ترین دوره رشد، دوره حساس راه رفتن است. مونتسوری می‌گوید که یادگیری راه رفتن، نوعی تولد دوم است. زیرا کودک در این مرحله از یک موجود در مانده به یک موجود فعال تبدیل می‌شود.

کودکان از طریق یک تکانه غیرقابل مقاومت به تلاش برای راه رفتن دست می‌زنند و وقتی راه رفتن را فرامی‌گیرند، با غرور بسیار به این کار می‌پردازند.

دوره حساس زبان‌آموزی

پنجمین دوره حساس - و شاید قابل توجه‌ترین آن‌ها - دوره فراگیری زبان است. نکته قابل توجه در این مورد سرعت کودکان در یادگیری چنین فرایند پیچیده‌ای است. کودکان برای یادگیری زبان باید نه تنها واژه و معانی واژه‌ها و معانی آن‌ها، بلکه دستور زبان، یعنی نظم و قاعده کنار هم چیدن کلمات را هم بیاموزند. توانایی خارق‌العاده کودک در فراگیری زبان، مونتسوری را به این نتیجه رساند که کودک باید از نوعی «سازوکار» خاص برای یادگیری زبان، برخوردار باشد. این سازوکار، با دنیای ذهنی بزرگسالان و حتی کودکان بزرگتر، بسیار متفاوت است. در حالی که ما زبان دوم را با تأنی و تعمق، یعنی تلاش هشیارانه برای حفظ قواعد، زمان‌ها، پیشوندها، معرف‌ها و غیره یاد می‌گیریم، کودک آن را به‌طور ناشیانه فرا می‌گیرد.

با توجه به توضیحات مونتسوری، فرایند یادگیری زبان در کودک، شبیه نوعی نقش‌پذیری است. کودکان در دوره معین و مهمی از چندماهگی تا ۲/۵ یا ۳ سالگی به گونه‌ای درون‌زاد برای در خود پذیرفتن صداها، واژه‌ها و دستور زبان از محیط، آمادگی دارند. «کودک این تأثیرات را نه فقط با ذهنش، بلکه با تمام زندگی خود، به درون می‌کشد.»

مونتسوری، اظهار داشت از آنجاکه اکتساب زبان، تحت هدایت نیروهای درون‌زاد مبتنی بر رشد، قرار دارد در کودکان بدون توجه به اینکه در کجا بزرگ می‌شوند، رشد زبان در مراحل معینی صورت می‌گیرد. مثلاً همه کودکان بعد از پشت سر گذاشتن مرحله گان و غون کردن، به مرحله‌ای که در آن کلمات را به کار می‌برند، وارد می‌شوند. سپس به مرحله‌ای می‌رسند که در آن، از جمله‌های دو کلمه‌ای استفاده می‌کنند و سپس وارد مرحله‌ای می‌شوند که به نحو فزاینده‌ای به ساختارهای پیچیده جمله‌ها، تسلط می‌یابند.

مونتسوری، بر این نکته تأکید دارد که این مراحل، به صورت حالتی تداومی و تدریجی پدیدار نمی‌شوند، بلکه زمان‌های متعددی وجود دارد که به نظر می‌رسند کودک هیچ پیشرفتی ندارد و سپس به یکباره پیشرفته‌ای جدیدی در او ظاهر می‌شود.

بین سنین ۳ تا ۵ سالگی، کودکان با وجود آنکه هنوز در دوره حساس زبان آموزی قرار دارند، ولی دیگر لغات و دستور زبان را ناهشیارانه جذب نمی کنند. در خلال این دوره، آن‌ها نسبت به یادگیری شکل‌های جدید دستور زبان، هشیار هستند و از به کار بردن این قواعد احساس شغف می کنند.

استقلال و تمرکز خواص

در مدرسه، هدف تعلیم و تربیت، زمانی است که در خانه تعقیب می شود. معلم سعی نمی کند کودک را هدایت کند، به او آموزش بدهد، برای او سرمشق تعیین کند، یا به عبارت دیگر، بر او اعمال قدرت کند بلکه در مقابل می کوشد تا به کودک برای تسلطیابی مستقلانه فرصت دهد. هنگامی که به کودکان تکالیفی داده می شود که نیازهای درونی آنان را در دوره‌های حساس ارضاء می کرد، آن‌ها بارها و بارها روی آن کار می کردند و هنگامی که کار را به پایان می رساندند. شاد و آرام بودند و به نظر می رسید که به آرامش درونی رسیده اند. گویی کودکان از طریق کار فشرده، حالت طبیعی خویش را بازیابند. به همین دلیل مونته سوری این فرایند را بهنجارسازی نامید. او سپس هدف خود را، ایجاد مطلوب ترین محیط برای چنین تلاش‌های ملموسی، قرار داد.

به گفته مونته سوری، برخورد معلم به عنوان یک مشاهده گر، اساساً باید کنش پذیر و منفعل باشد. او قسمت اعظم وقت خود را به مشاهده کودکان می پرداخت و سعی می کرد به نیازهای معین هر کودک و میزان آمادگی او، پی ببرد.

خواندن و نوشتن

مونته سوری دریافت که اگر آموزش را در چهارسالگی آغاز کنیم، کودکان خواندن و نوشتن را با شور و شوق فرا خواهند گرفت به این دلیل که آن‌ها هنوز در دوره حساس فراگیری زبان قرار دارند.

در این سن، آن‌ها به تازگی بر زبان به طور ناهشیارانه تسلط یافته اند و اکنون مشتاق آن اند که همه چیز را درباره آن در سطحی هشیارانه تر، بیاموزند که خواندن و نوشتن، چنین فرصتی را به آن‌ها می دهد. در مقابل، اگر تا ۶ یا ۷ سالگی برای آموزش نوشتن صبر کنیم، تکلیف دشوارتر خواهد بود، زیرا دوره حساس زبان به پایان رسیده است.

سوء رفتار

از دیدگاه مونته سوری، سوء رفتار کودکان، معمولاً حاکی از آن است که آن‌ها از کاری که انجام می دهند، راضی و خشنود نیستند. او معتقد بود تکلیف کودک، چیزی نیست که از طریق منبع قدرتی بیرونی به او تحمیل شود، بلکه معلم باید با مشاهده کودک از نزدیک، خود را در موقعیتی قرار دهد که موضوعات درسی را آن چنان برای کودک مطرح کند تا با نیازهای درونی رشد او همسازی داشته باشد. البته معلم در خلال اولین روزهای سال، میزان معینی از رفتارهای بی قرارانه و ناآرام را انتظار خواهد داشت، ولی هنگامی که کودکان در کارشان جای گیر شدند آنچنان مجذوب کارشان می شوند که بی نظمی آن‌ها، به ندرت به صورت مشکل بروز می کند.

جایگاه طبیعت در تعلیم و تربیت

مونته سوری در زمینه علاقه کودک به طبیعت، به سن خاصی اشاره نمی کند، ولی اظهار می دارد که این حساسیت خاص به طبیعت حداقل تا نوجوانی ادامه دارد. به هر حال، او بر این باور بود که وحشتناک است که زندگی مدرن امروزی، کودکان را چنان از طبیعت دور و جدا می کند که نیروی مشاهده و احساس عشق به جهان را در وجود آن‌ها پژمرده می سازد.

تخیل و خلاقیت

مونته سوری کاربرد تخیل خلاق و سازنده نظیر آنچه را که به وسیله هنرمندان انجام می شود تأیید می کرد؛ اما معتقد بود که خلاقیت هنرمند، همواره به واقعیت وابسته است. هنرمند از شکل‌ها، رنگ‌ها، هماهنگی‌ها و تضادهای موجود در زندگی، بیش از ما آگاه است. اگر ما آرزو داریم که کودکان خلاق شوند، باید به آن‌ها کمک کنیم تا قدرت تمیز و تشخیص خود را به همین گونه، بهبود بخشند.

مثلاً در مورد نقاشی، مونته سوری می پذیرد که کودکان به طور فطری تمایل شدیدی به نقاشی کشیدن دارند، ولی او آنان را به نقاشی آزاد، تشویق نمی کرد. بلکه سعی می کرد به آن‌ها کمک کند تا شکل‌ها و رنگ‌ها را در خلال فعالیت‌هایی نظیر پر کردن شکل‌های خالی و بریدن کاغذهای رنگی از یکدیگر تمیز دهند.

موتنه‌سوری همچنین از زمرهٔ اولین افرادی است که توجه همگان را به نیاز کودک به تماس با طبیعت جلب کرد و اظهار داشت که کودکان به‌ویژه با طبیعت هماهنگ هستند.

ارزشیابی

یکی از اساسی‌ترین اصول رشد یا تعلیم و تربیت کودک محور، عقیده و ایمان به کودک است، به عبارت بهتر، عقیده به اینکه قوانین طبیعی، کودک را از درون هدایت می‌کند. روسو، پستالوژی، گزل و سایرین، همگی در این نکته اتفاق نظر داشته‌اند که بزرگسالان نباید دائماً هدف‌هایی را تعیین کنند و سپس سعی کنند که بر کودک اثر بگذارند. آن‌ها باید سعی کنند تکالیفی را فراهم آورند که به کودک، فرصت پیگیری علایق طبیعی خود را بدهد. باوجوداین، قبل از موتنه‌سوری هیچ‌کس نمی‌دانست که کودکان تا چه حد به چنین تکالیفی نیازمندند یا چقدر انرژی برای آن‌ها صرف می‌کنند. در خانهٔ کودک موتنه‌سوری، کودکان ۳ تا ۶ ساله، آزادانه تکالیفی را انتخاب و با تمرکز تمام روی آن‌ها کار می‌کنند و هنگامی که آن‌ها را به پایان رسانند، خوشحال، پرنیرو و پرنشاط می‌شوند. آن‌ها به این دلیل آرام و شادند که توانسته‌اند قوای درونی خود را رشد دهند. این قدرت تمرکز عالی، به‌ویژه در ۶ سال اول زندگی کودک، بسیار جالب توجه به نظر می‌رسد، ولی موتنه‌سوری بر این باور بود که تمام نظام تعلیم و تربیت باید به آنچه کودکان، خود مایل به انجام آن‌اند، بیشترین توجه را داشته باشد.

اگرچه موتنه‌سوری به‌عنوان یک مربی، کاملاً مشهور است، ولی به‌عنوان یک نظریه‌پرداز نوآور کمتر موردتوجه قرار گرفته است. او بسیاری از مواردی که امروزه در تفکر مبتنی بر رشد مطرح شده، پیش‌بینی کرده است. وی از نخستین افرادی است که احتمال وجود دوره‌های حساس در رشد هوش را مورد بحث قرار داده‌اند. بینش و بصیرت او در زمینهٔ کسب زبان، حتی از این هم جالب‌تر است.

او مدت‌ها قبل پیشنهاد کرده بود که کودکان به‌گونه‌ای ناهشیارانه به قوانین پیچیدهٔ دستور زبان تسلط می‌یابند و از همین رو باید دارای نوعی سازوکار درون‌زاد باشند که آن‌ها را به چنین تسلطی رهنمون می‌شود همین فرض‌ها، بعدها در نظریهٔ چامسکی تبلور یافت.

موتنه‌سوری همچنین از زمرهٔ اولین افرادی است که توجه همگان را به نیاز کودک به تماس با طبیعت جلب کرد و اظهار داشت که کودکان به‌ویژه با طبیعت هماهنگ هستند و از حضور در طبیعت، کاملاً سود می‌برند. او دورهٔ حساس دقیقی را از این لحاظ، مشخص نکرد ولی بر این باور بود که کودکان برای گسترش نیروی مشاهده و سایر توانایی‌ها، نظیر احساس پیوند با دنیای حیات، به کسب تجربه از طبیعت نیازمندند.

موتنه‌سوری ممکن است برخی از مؤلفه‌های سال‌های کودکی از قبیل بازی کردن، نقاشی و داستان‌های خیالی را نادیده گرفته یا ارزش اندکی برای آن‌ها قائل شده باشد، ولی باوجود چشم‌پوشی او از برخی موارد، این بی‌توجهی او، در مقایسه با سهم و اثرش در تعلیم و تربیت، بسیار ناچیز است. موتنه‌سوری بسیار بیش از هر کس نشان داد که فلسفهٔ رشد ژان ژاک روسو، گزل و دیگران چگونه می‌تواند به عمل درآید. او نشان داد که چگونه می‌توان تمایلات خودبه‌خود کودکان را دنبال کرد و موادی آموزشی فراهم آورد که به آنان، فرصت یادگیری مستقل و توأم با شور اشتیاقی را بدهد.

مراحل دوره‌های حساس موتنه‌سوری

(۱) دوره حساس نظم: تولد تا ۱ سالگی را شامل می‌شود.

(۲) دوره حساس توجه به جزئیات: ۱ سالگی تا ۲ سالگی را شامل می‌شود.

(۳) دوره حساس استفاده از دست‌ها: ۲ سالگی تا ۳ سالگی را شامل می‌شود.

(۴) دوره حساس راه رفتن: قابل‌مشاهده‌ترین دوره رشد است.

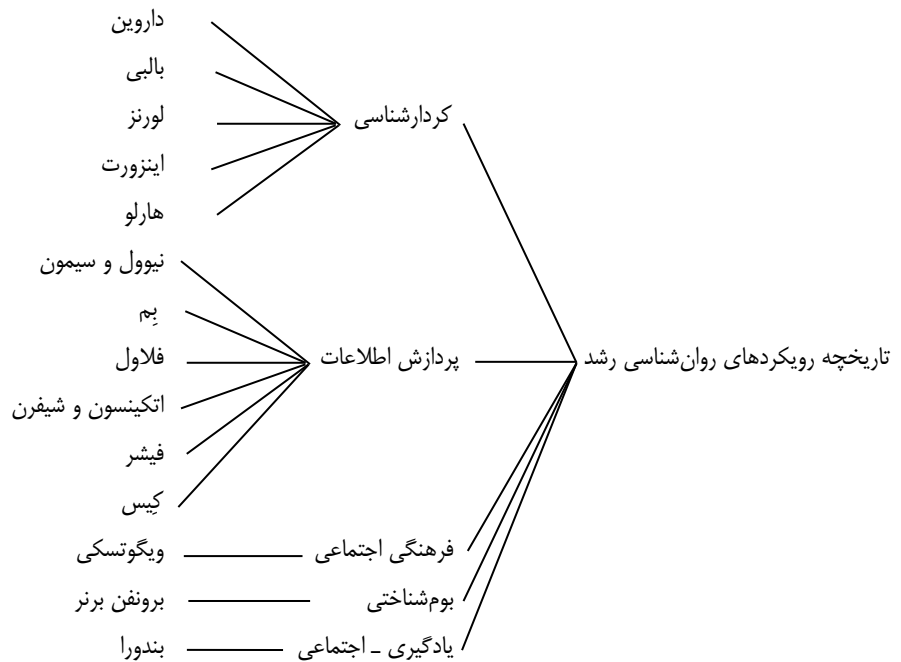
نکته: به عقیده موتنه‌سوری، یادگیری راه رفتن، نوعی تولد دوم است.

(۵) دوره حساس زبان‌آموزی: قابل‌توجه‌ترین دوره حساس است.

نکته: در کلاس درس موتنه‌سوری، پاداش و تنبیه جایی ندارد. از دیدگاه موتنه‌سوری، سوء رفتار کودکان حاکی از آن است که آن‌ها از کاری که انجام می‌دهند، راضی و خشنود نیستند.

فصل دوم

رویکردهای جدید
روان‌شناسی



کردارشناسی و روان‌شناسی رشد تکاملی

کردارشناسی عبارت است از مطالعه رفتارهای ویژه هریک از گونه‌های حیوانی که از ارزش انطباقی یا بقا برخوردارند. کردارشناسان بر این باورند که در هر یک از گونه‌های حیوانی رفتارهای ذاتی خاصی تکامل یافته است که احتمال بقای آن‌ها را افزایش می‌دهند.

کردارشناسی به ارزش سازگارانه یا بقای رفتار و تاریخ تکامل آن مربوط می‌شود (هایند ۱۹۹۲). منشأ آن را می‌توان تا نظریه داروین ردیابی کرد. دو جاندارشناس اروپایی به نام‌های کنراد لورنز و نیکو تینبرگن شالوده نوین آن را ریختند. لورنز و تینبرگن با زیر نظر گرفتن گونه‌های حیوانی مختلف در زیستگاه طبیعی آن‌ها، الگوهای رفتاری را که به بقا کمک می‌کنند مشاهده کردند. مشهورترین این الگوها نقش‌پذیری است، یعنی رفتار تعقیب کردن جوجه پرنده‌ها، مانند غازها، که تضمین می‌کند جوجه نزدیک مادر خواهد ماند، تغذیه خواهد شد و از خطر در امان خواهد ماند. نقش‌پذیری در دوره محدود رشد صورت می‌گیرد. اگر غاز مادر در این مدت غایب باشد ولی شیئی شبیه او حضور داشته باشد، جوجه‌ها از آن نقش‌پذیری خواهند کرد. (لورنز ۱۹۵۲).

مشاهدات نقش‌پذیری به مفهوم مهمی در رشد انسان منجر شد: دوره بحرانی.

دوره بحرانی، مدت‌زمان محدودی است که در آن فرد از لحاظ زیستی آمادگی دارد تا رفتارهای سازگارانه خاصی را فراگیرد؛ اما به حمایت محیط تحریک‌کننده نیاز دارد. جان بالبی روان‌شناس انگلیسی، اصول کردارشناسی را به رشد و تحول انسان نیز تعمیم داد. از نظر او دلبستگی اطفال به مراقبانشان رفتاری است که جهت افزایش بقای آن‌ها تکامل یافته است.

سرآغاز علمی: (مکتب کردارشناسی)

قرن بیستم

داروین: پیشگام بررسی علمی کودک

چارلز داروین (۱۸۰۹-۱۸۸۲) طبیعت‌شناس بریتانیایی تنوع بی‌نهایتی را در گیاهان و گونه‌های حیوانی مشاهده کرد. او همچنین مشاهده کرد که در هر گونه، دو جاندار پیدا نمی‌شود که دقیقاً مثل هم باشند. او از این مشاهدات نظریه تکامل معروف خود را ساخت.

در زمان داروین، زیست‌شناسان، دیدگاه‌های لامارک را مورد بحث قرار می‌دادند که معتقد بود تکامل با توارث صفات اکتسابی صورت می‌گیرد. نخستین بار، داروین نظریه تکاملی را پیشنهاد نکرد و آن را لامارک مطرح کرد.

این نظریه بر دو اصل مرتبط تأکید می‌کند: انتخاب طبیعی و بقای اصلح.

بنابراین نظریه، در میان اعضای یک گونه، تنوع بی‌پایان وجود دارد و میان اعضای مختلف تنها از آن‌ها که به دنیا می‌آیند آن قدر زنده می‌مانند که تولیدمثل می‌کنند؛ بنابراین نوعی تنازع بقاء وجود دارد که در جریان آن شایسته‌ترین اعضای یک گونه آن قدر زنده می‌مانند که صفات خود را به نسل بعد انتقال دهند. پس در طول نسل‌های بی‌شمار، طبیعت، آن‌هایی را که به بهترین وجه با محیط خود انطباق می‌یابند انتخاب می‌کند، این فرایند را انتخاب طبیعی می‌نامند.

داروین بر این باور بود که انتخاب طبیعی، تنها در مورد ویژگی‌های جسمانی (نظیر رنگ) مصداق ندارد بلکه انواع مختلفی از رفتارها را شامل می‌شود. بنابراین داروین نخستین کردارشناس (این نام به زیست‌شناسانی اطلاق می‌شود که رفتار حیوانات را از دیدگاه تکاملی مطالعه می‌کنند) محسوب می‌شود. اصول داروینی انتخاب طبیعی و بقای اصلح را به رفتارهای فردی تعمیم می‌دهد. بر اساس این نظریه، افراد به صورت ناخودآگاه نه تنها در پی بقای خودشان هستند، بلکه میراث ژنتیکی خود را نیز حفظ کرده و جاودانه می‌سازد. روان‌شناسان رشد تکاملی نگر در پی شناسایی رفتارهایی هستند که در سنین مختلف انطباقی به شمار می‌روند.

لورنز: نقش پذیری

کردارشناسی بر آن تأکید دارد که رفتار، حاصل تکامل است و عوامل زیست‌شناختی، تعیین‌کننده آن هستند. هر یک از انواع، یاد می‌گیرند که برای بقایشان، کدام انطباق‌ها ضروری است و از طریق فرایند انتخاب طبیعی، بهترین‌ها زنده می‌مانند تا صفات خود را به نسل بعدی منتقل کنند. کنراد لورنز (۱۹۸۹-۱۹۰۳)، برندهٔ جایزهٔ نوبل، الگوهای رفتاری غذاهای graylag را مطالعه کرد و دریافت که جوجه‌ها با این غریزه زاده می‌شوند که مادرشان را دنبال کنند (لورنز، ۱۹۶۵). این رفتار از زمان تولد وجود دارد و بخشی از غریزه آنان برای بقاست. علاوه بر این، لورنز دریافت که اگر جوجه‌ها در ماشین جوجه‌کشی سر از تخم بیرون آورند، نخستین شیء متحرکی را که می‌بینند، با این تصور که مادر آن‌هاست، دنبال می‌کنند. لورنز، وقتی سرپوش یکی از ماشین‌ها را برمی‌داشتند، در کنار آن ایستاد. او نخستین کسی بود که جوجه‌ها را دیدند و از همان لحظه، لورنز را درست مثل اینکه مادر آن‌هاست، دنبال کردند. جوجه‌ها، حتی وقتی برای شنا رفت نیز او را دنبال کردند. لورنز این فرایند را نقش‌پذیری نامید که به معنی دلبستگی سریعاً بعد از بیرون آمدن از تخم است، دورهٔ بحرانی‌ای که نقش‌پذیری در آن صورت می‌پذیرد.

هایند: دوره‌های حساس رشد

رابرت هایند (۱۹۸۳) کردارشناس، استاد روان‌شناس دانشگاه کمبریج در انگلستان اصطلاح دوره حساس را برای نامیدن اوقات خاصی از زندگی که در آن موجود زنده بیشتر تحت تأثیر انواع خاصی از تجربه قرار می‌گیرد، به (دوره برهانی) ترجیح می‌دهد. اصطلاح دورهٔ حساس که نخستین بار توسط ماریا مونتته‌سوری به کار برده شد، مفهومی گسترده‌تر و انعطاف‌پذیرتر از مفهوم محدودتر دورهٔ بحرانی دارد. خصوصاً در مورد کودک انسان چنین می‌نماید که دوره‌های حساس خاصی برای رشد زبان، پیوستگی‌های هیجانی یا روابط اجتماعی وجود دارند (بورنستاین، ۱۹۸۷). سؤال مطرح شده آن است که آیا بروز نقص در یکی از این دوره‌های حساس، در مراحل بعدی رشد جبران می‌شود یا نه؟ در این مورد، نتیجه کلاً به میزان محرومیت اولیه و پاسخ‌دهی شرایط محیطی بعدی به نیازهای عمده منوط خواهد بود (ورنر و اسمیت، ۱۹۸۲).

نظریه کردارشناختی دلبستگی

بالی

این روزها، نظریه کردارشناختی دلبستگی که پیوند عاطفی بچه به مراقبت‌کننده را به صورت پاسخ تکامل‌یافته‌ای می‌داند که به بقا کمک می‌کند، دیدگاهی است که مقبولیت زیادی دارد.

جان بالی (۱۹۶۹) که اولین بار این عقیده را در مورد پیوند کودک - مراقبت‌کننده به کار برد، از تحقیقات کنراد لورنز در مورد نقش‌پذیری در بچه‌ها الهام گرفت. بالی معتقد بود که بچه انسان مانند بچه سایر گونه‌های حیوانی، از یک‌رشته رفتارهای فطری برخوردار است که به نگه‌داشتن والد نزدیک او برای محافظت کردن از وی در برابر خطر و حمایت کردن از او در کاوش کردن محیط و تسلط یافتن بر آن کمک می‌کنند. تماس با والد درعین حال تضمین می‌کند که بچه تغذیه خواهد شد. بالی خاطرنشان کرد که تغذیه برای دلبستگی ضروری نیست بلکه پیوند دلبستگی را در بستر تکاملی که در آن بقای گونه بیشترین اهمیت را دارد، بهتر می‌توان درک کرد. به عقیدهٔ بالی، رابطه بچه با والد به صورت یک رشته علائم فطری آغاز می‌شود که والد را به سمت بچه می‌کشاند. به مرور زمان، پیوند عاطفی واقعی شکل می‌گیرد و توانایی‌های شناختی و هیجانی جدید و تاریخچهٔ مراقبت صمیمانه و محبت‌آمیز به آن کمک می‌کنند.

دلبستگی در چهار مرحله شکل می‌گیرد:

۱) مرحله «پیش دلبستگی» (تولد تا ۶ هفتگی): پاسخ‌دهی نامتمایز به انسان

علائم فطری - چنگ زدن، لبخند زدن، گریه کردن و خیره شدن به چشمان فرد بزرگسال - به نوزادان کمک می‌کند تا با انسان‌های دیگر که به آن‌ها آرامش می‌دهند، تماس نزدیک برقرار کنند. گرچه بچه‌ها در این سن بو و صدای مادر خود را تشخیص می‌دهند ولی هنوز به او دلبسته نیستند. زیرا اهمیتی نمی‌دهند که به بزرگسال غریبه‌ای سپرده شوند. «بازتاب گونه و مکیدن»

۲) مرحله «دلبستگی در حال شکل‌گیری» (۶ هفته‌گی تا ۸-۶ ماهگی): تمرکز بر آشنایان

نوباوگان در طول این مرحله به مراقبت‌کننده آشنا به صورت متفاوت با یک غریبه پاسخ می‌دهند هنگامی که کودکان یاد می‌گیرند اعمال آن‌ها بر رفتار کسانی که پیرامون آن‌ها هستند تأثیر می‌گذارد، احساس اعتماد را پرورش می‌دهند- این انتظار که مراقبت‌کننده وقتی علامت داده شود، پاسخ خواهد داد- ولی هنوز وقتی از او جدا می‌شوند، اعتراض نمی‌کنند.

۳) مرحله «دلبستگی واضح» (۸-۶ ماهگی تا ۱۸ ماهگی الی ۲ سالگی): دلبستگی شدید و نزدیکی جویی فعال

اکنون دلبستگی به مراقبت‌کننده آشنا مشهود است. بچه‌ها اضطراب جدایی نشان می‌دهند، یعنی وقتی بزرگسالی که به او متکی هستند، آن‌ها را ترک می‌کند، ناراحت می‌شوند. اضطراب جدایی همیشه روی نمی‌دهد، زیرا این نوع اضطراب مانند اضطراب غریبه، به خلق و خوی کودک و موقعیت جاری بستگی دارد اما در بعضی فرهنگ‌ها، اضطراب جدایی بین ۶ تا ۱۵ ماهگی افزایش می‌یابد. آن‌ها از مراقبت‌کننده آشنا به‌عنوان تکیه‌گاه امن استفاده می‌کنند که می‌توانند از او دور شده و به کاوش بپردازند.

۴) تشکیل رابطه متقابل (۱۸ ماهگی تا ۲ سالگی و بعد از آن): رفتار مشارکتی

در پایان سال دوم، رشد سریع بازنمایی ذهنی و زبان، به کودکان نوپا امکان می‌دهد تا از برخی عواملی که بر رفت‌وآمد والد تأثیر می‌گذارد آگاه شده و برگشت او را پیش‌بینی کنند و در نتیجه، اعتراض به جدایی کاهش می‌یابد. اکنون کودکان مذاکره با مراقبت‌کننده را آغاز کرده و برای تغییر دادن هدف‌های او از خواهش و ترغیب استفاده می‌کنند. بالبی اذعان داشت که درباره مرحله چهارم رفتار دلبستگی، اطلاعات اندکی وجود دارد و خود او در مورد چنین رفتاری در سال‌های بعدی زندگی نیز حرف چندانی برای گفتن ندارد.

به عقیده بالبی بچه‌ها در اثر تجربیاتی که در طول این چهار مرحله کسب می‌کنند، پیوند عاطفی بادوامی را با مراقبت‌کننده برقرار می‌کنند که می‌توانند در غیاب والدین از آن به‌عنوان تکیه‌گاهی امن استفاده کنند. این تصور، وظیفه یک الگوی واقعی درونی، یا یک رشته انتظارات درباره در دسترس بودن شخصیت‌های دلبستگی و احتمال حمایت کردن آن‌ها در مواقع استرس را بر عهده دارد. الگوی واقعی درونی، بخش مهمی از شخصیت می‌شود و وظیفه علامتی را برای تمام روابط صمیمانه در آینده بر عهده دارد. الگوی کارکرد کلی کودک، نماد دلبستگی است، یعنی کودک بر مبنای تعامل‌های روزانه خود، به تدریج طرح کلی از پاسخدهی و قابل دسترس بودن مراقب خود به وجود آورده است.

بالبی معتقد بود که رفتار انسان را تنها از طریق بررسی محیط انطباقی آن، یعنی محیط بنیادی که این رفتار در آن محیط تکامل یافته است، می‌توانیم درک کنیم. گریه کودک، یک علامت مشخص است که گریه فریاد پریشانی است. هنگامی که نوزاد درد می‌کشد یا می‌ترسد، گریه می‌کند و والدین مجبور می‌شوند به سرعت سراغ او بروند و ببینند چه مشکلی پیش آمده است. نوع دیگر رفتار دلبستگی، لبخند کودک است. غان و غون کردن، چنگ زدن، مکیدن و تعقیب کردن، از جمله دیگر رفتارهای دلبستگی هستند. بالبی در آثار خود، واژه‌های کردارشناسانه غریزه و «نقش‌پذیری» را عمداً به معنایی کلی به کار برده است.

۱) مرحله «پیش‌دلبستگی» (تولد تا ۶ هفته‌گی): پاسخ‌دهی نامتمایز به انسان

علائم فطری - چنگ زدن، لبخند زدن، گریه کردن و خیره شدن به چشمان فرد بزرگسال - به نوزادان کمک می‌کند تا با انسان‌های دیگر که به آن‌ها آرامش می‌دهند، تماس نزدیک برقرار کنند.

۲) مرحله «دلبستگی در حال شکل‌گیری» (۶ هفته‌گی تا ۸-۶ ماهگی):

تمرکز بیان آشنایان

نوباوگان در طول این مرحله به مراقبت‌کننده به‌صورت متفاوت با یک غریبه پاسخ می‌دهند.

۳) مرحله «دلبستگی واضح» (۸-۶ ماهگی تا ۱۸ ماهگی الی ۲ سالگی)

دلبستگی شدید و نزدیکی جویی فعال

اکنون دلبستگی به مراقبت‌کننده آشنا مشهود است. بچه‌ها اضطراب جدایی نشان می‌دهند، یعنی وقتی بزرگسالی که به او متکی هستند، آن‌ها را ترک می‌کند، ناراحت می‌شوند.

۴) تشکیل رابطه متقابل (۱۸ ماهگی تا ۲ سالگی و بعد از آن): رفتار مشارکتی

در پایان سال دوم، رشد سریع بازنمایی ذهنی و زبان، به کودکان نوپا امکان می‌دهد تا از برخی عواملی که بر رفت‌وآمد والد تأثیر می‌گذارند آگاه شده و برگشت او را پیش‌بینی کنند. در نتیجه، اعتراض به جدایی کاهش می‌یابد. اکنون کودکان مذاکره با مراقبت‌کننده را آغاز کرده و برای تغییر دادن هدف‌های او از خواهش و ترغیب استفاده می‌کنند.

به عقیده بالبی بچه‌ها بر اثر تجربیاتی که در طول این چهار مرحله کسب می‌کنند، پیوند عاطفی بادوامی را با مراقبت‌کننده برقرار می‌کنند که می‌تواند در غیاب والدین از آن به‌عنوان تکیه‌گاهی امن استفاده کنند.

نظریه جان بالبی

بالبی، روان‌پزشک و روان‌تحلیل‌گری است که در سال ۱۹۰۷ چشم به جهان گشوده است و تحقیقات خود را در حیطه کردارشناسی به پایان رسانید (بالبی نخستین روان‌تحلیل‌گری است که الگویی برای تحول و کنش‌وری شخصیت پیشنهاد کرده است که از نظریه کشاننده‌های فروید فاصله می‌گیرد. بالبی راه خود را با تکیه بر یافته‌های علمی جدیدتر و اساساً یافته‌های رفتارشناسی و سبرنتیک از فروید جدا می‌سازد. بالبی معتقد است رفتار انسان را تنها از طریق بررسی محیط انطباقی آن، یعنی محیطی بنیادی که این رفتار در آن محیط تکامل یافته است، می‌توانیم درک کنیم.

طبق دیدگاه بالبی، گریه کودک، یک علامت مشخص است. گریه فریاد پریشانی است. هنگامی که نوزاد درد می‌کشد یا می‌ترسد، گریه می‌کند و والدین مجبور می‌شوند به سرعت سراغ او بروند و ببینند چه مشکلی پیش آمده این فرایند نشان‌دهنده نوعی دلبستگی کودک است. نوع دیگر دلبستگی لبخند کودک است. هنگامی که کودک در پی نگاه والدینش لبخند می‌زند، والدین به کودک احساس محبت می‌کنند و از بودن در کنار او لذت می‌برند. غان و غون کردن، چنگ زدن، مکیدن و تعقیب کردن، از جمله دیگر رفتارهای دلبستگی هستند.

بالبی معتقد بود دلبستگی کودک بدین ترتیب به وجود می‌آید که در آغاز، پاسخ‌دهی اجتماعی کودکان تصادفی است. مثلاً آن‌ها به هر چهره‌ای لبخند می‌زنند و با رفتن هر کس، گریه می‌کنند. بین ۳-۶ ماهگی، کودکان پاسخ‌دهی خود را به چند آشنا محدود می‌کنند و به‌ویژه فرد خاصی را آشکارا ترجیح می‌دهند و حضور غریبه‌ها آن‌ها را نگران می‌کند. اندک زمانی بعد، تحرک بیشتری پیدا می‌کنند و با سینه‌خیز رفتن، در حفظ نزدیکی خود با نماد اصلی دلبستگی خویش، نقش فعال‌تری ایفا می‌کنند.

روش بالینی

روش بالبی، انباشته‌سازی و توحید بخشی به داده‌های تجربی است. بالبی بر تجارب خود به‌عنوان متخصص بالینی تکیه می‌کند تا در مورد پاره‌ای از ناپیوستگی‌های میراث فرویدی به تصریحاتی دست یابد، بالبی روش تجربی را بر تحلیل ترجیح می‌دهد، یکی از ویژگی‌های مهم اثر او این است که کوشیده است که نتایج پژوهش‌هایی را که در قلمروهای روان‌شناسی حیوانی به‌عمل آمده‌اند با آثار خویش توحید بخشد. بالبی نخستین روان‌تحلیل‌گری است که به مطالعه رفتارشناسی طبیعی حیوانی می‌پردازد.

از لحاظ روش به معنای دقیق کلمه با روش تاریخی فروید که مفهوم مراحل خود را بر مبنای داده‌های قبلی نهاده است به مخالفت می‌پردازد و روش پیاژه را که در قلمرو روان‌شناسی شناختی و از مشاهده مستقیم صورت می‌گیرد، قبول می‌کند.

مفاهیم اساسی نظریه بالبی

(۱) مفهوم رفتار غریزی

(۲) مفهوم دلبستگی

نخستین مفهوم اساسی، مفهوم رفتار غریزی است. بالبی علیرغم تفاوت‌های فردی قابل ملاحظه، قائل به وجود روان‌بنه‌های پایدار در رفتار انسان و حیوان است، روان‌بنه‌هایی که منتهی به جفت‌گیری و مراقبت از فرزند و دلبستگی فرزندان به والدین می‌گردند: این رفتار یک رفتار غریزی است که یک عمل قالبی نیست اما عملی است که خود را با یک روان‌بنه قابل‌بازشناسی منطبق می‌سازد و کنش آن، نیل به اثر سودمندی برای فرد یا نوع است. رفتار غریزی در جریان چرخه زندگی تحول می‌یابد، رفتار غریزی ارثی نیست، آنچه موجود به ارث می‌برد، یک ظرفیت بالقوه است.

دومین مفهوم اساسی در نظام بالبی، مفهوم دلبستگی است. بالبی هماهنگ با نظریه پردازان گذشته قائل به وجود نیازهای نخستین و ضروری برای ارضاء است. بالبی دلبستگی را به‌عنوان یک نیاز ثانویه می‌داند به همین دلیل بالبی از فروید فاصله گرفت که دلبستگی را صرفاً یک نیاز نخستین نمی‌داند بلکه یک نیاز ثانویه می‌داند.

بالبی در قلمرو دلبستگی دو نکته مهم را مورد تأکید قرار می‌دهد. اول آنکه کودک از نظر ژنتیکی برای واکنش‌ها آمادگی دارد و به علامات محرکی پاسخ می‌دهد که هم از اطلاعاتی مشتق می‌شوند که ناشی از ارگانیزم‌اند و هم از اطلاعاتی که منبعث از محیط‌اند. دوم آنکه رفتار دلبستگی متحول می‌گردد. بالبی در آغاز به پنج نظام رفتاری مکیدن، به دیگری آویختن، دنبال کردن، گریه کردن و لبخند زدن اشاره کرده است.

واکنش‌های کودکان به هنگام جدایی از مادر

۱) مرحله اعتراض

۲) مرحله نومیدی

۳) مرحله بریدگی

مراحلی که پیامد ناپدید شدن مادر و تنها ماندن کودک است. بالبی واکنش نسبت به جدایی را مبنای واکنش‌های ترس و اضطراب در انسان می‌داند.

مفهوم دفاع در نظام بالبی

از نظر وی، نظام روانی مرکب از تعداد قابل ملاحظه‌ای از نظام‌های پیچیده است که با انعطاف به یکدیگر وابسته‌اند و دائماً در حال تعامل‌اند. در قله سلسله‌مراتب این نظام‌ها، بالبی قائل به یک مرکز ارزشیابی است که به وسیله حافظه تثبیت تغذیه می‌شود، این مرکز را نظام عمده نامیده است و این همان نظامی است که وینی کات خود و خود کاذب نهاده است.

ارزیابی ایمنی دلبستگی: اینزورث

گرچه تقریباً تمام بچه‌هایی که در خانواده بزرگ شده‌اند در سال دوم به مراقبت‌کننده آشنا دلبسته می‌شوند اما کیفیت این رابطه تفاوت دارد. برخی کودکان، ایمن به نظر می‌رسند - مطمئن هستند که مراقبت‌کننده به آن‌ها محبت و از آن‌ها حمایت خواهد کرد. برخی دیگر مضطرب و نامطمئن به نظر می‌رسند. روش آزمایشگاهی که برای ارزیابی کیفیت دلبستگی بین ۱ تا ۲ سالگی وسیعاً مورد استفاده قرار گرفته موقعیت غریب است که بچه را در معرض هشت صحنه کوتاه قرار می‌دهند و برای آن‌ها جدایی‌های کوتاه مدت از والد و پیوستن مجدد را اجرا می‌کنند. ماری اینزورث و همکاران وی در جریان طرح‌ریزی موقعیت غریب، چنین استدلال کردند که نوباوگان و کودکان نوپای دلبسته ایمن باید از والد به عنوان تکیه‌گاه امنی استفاده کنند و می‌توانند با اتکا به او اتاق بازی ناآشنایی را کاوش کنند و وقتی که والد آنان را ترک می‌کند، بزرگسالی غریبه باید کمتر از والد تسلی‌بخش باشد. پژوهشگرانی که پاسخ‌های نوباوگان را به این صحنه‌ها مشاهده کردند، یک حالت دلبستگی ایمن و سه حالت نالایمی را مشخص نمودند، تعدادی از بچه‌ها را نمی‌توان طبقه‌بندی کرد.

دلبستگی ایمن: این نوباوگان از والد خود به عنوان تکیه‌گاه امن استفاده می‌کنند وقتی آن‌ها جدا می‌شوند، ممکن است گریه کنند یا نکنند، اما اگر گریه نکنند، علت آن این است که والد غایب است و او را به فرد غریبه ترجیح می‌دهند. وقتی والد برمی‌گردد، آن‌ها به طور فعال به دنبال تماس با او هستند و گریه آن‌ها فوراً کاهش می‌یابد. تقریباً ۶۵ درصد نوباوگان آمریکای شمالی این حالت را نشان می‌دهند.

نالایمن اجتنابی، دلبستگی دوری‌جو: این دسته از کودکان به ندرت هنگام خروج مادر گریه می‌کنند و هنگام بازگشت مادر از او اجتناب می‌نمایند آن‌ها معمولاً عصبانی‌اند و در هنگام نیاز به مادر نمی‌چسبند. بعضی از آن‌ها مادر را تقریباً به کلی نادیده می‌گیرند و برخی نیز در جهت تعامل با مادر و هم از جهت تعامل با او واکنش‌هایی نشان می‌دهند. هنگام حضور مادر در اتاق توجه کمی به او دارند، هنگام بیرون رفتن پریشان نمی‌شوند. به نظر می‌رسد که این نوباوگان نسبت به والد، هنگامی که حضور دارد، بی‌اعتنا هستند. وقتی که او آن‌ها را ترک می‌کند معمولاً ناراحت نمی‌شوند و به فرد غریبه خیلی شبیه به والد خود واکنش نشان می‌دهند. آن‌ها هنگام پیوستن مجدد از والد خود استقبال نمی‌کنند یا به کندی این کار را انجام می‌دهند و وقتی که والد آن‌ها را بلند می‌کند، اغلب به او نمی‌چسبند، تقریباً ۲۰ درصد بچه‌های آمریکای شمالی این حالت را نشان می‌دهند.

نالایمی دوسوگرا، دلبستگی مقاوم: این کودکان رفتار منفعلانه دارند، وقتی مادر بازمی‌گردد با گریه کردن او را به خود فرا می‌خوانند ولی سینه‌خیز به سوی او نمی‌روند و وقتی مادر به سوی او می‌آید مقاومت نشان می‌دهد. حتی قبل از خروج مادر نیز مضطرب هستند و زمانی که او بیرون می‌رود شدیداً ابراز ناراحتی می‌کنند. هنگامی که مادر بازمی‌گردد آن‌ها دوسوگرایی خود را با میل به بغل شدن و همزمان مقاومت در برابر آن‌ها از خود نشان می‌دهند. این نوباوگان قبل از جدایی به دنبال نزدیکی به والد خود هستند و اغلب به کاوش نمی‌پردازند. وقتی که او آن‌ها را ترک می‌کند، معمولاً ناراحت شده و پس از برگشتن او عصبانی می‌شوند، و رفتار خصمانه، گاهی کتک زدن و هل دادن نشان می‌دهند، شماری از آن‌ها وقتی که بغل می‌شوند به گریه ادامه می‌دهند و به راحتی نمی‌توان آن‌ها را آرام کرد، تقریباً ۱۰ تا ۱۵ درصد نوباوگان آمریکای شمالی این حالت را نشان می‌دهند.



دلبستگی آشفته/ سردرگم: بعضی از آن‌ها گم‌گشته، فاقد احساس یا افسرده هستند به مادر نزدیک می‌شوند درحالی‌که سعی می‌کنند به او نگاه نکنند یا به او نزدیک می‌شوند و سپس رفتن و اجتنابی همراه با منگی نشان می‌دهند یا پس از آرام شدن ناگهان گریه سر می‌دهند. این حالت بیشترین نایمینی را نشان می‌دهد. این بچه‌ها هنگام پیوستن مجدد والد به آن‌ها رفتارهای سردرگم و متضاد نشان می‌دهند. امکان دارد در حالی که والد آن‌ها را بغل کرده است روی برگردانند یا با هیجان سطحی و افسرده به او نزدیک شوند. اغلب آن‌ها هیجان خود را به صورت جلوه صورت بهت زده انتقال می‌دهند. تعدادی از آن‌ها بعد از اینکه آرام شده‌اند گریه می‌کنند یا حالت‌های بدن عجیب و غریب و خشک نشان می‌دهند. تقریباً ۵ تا ۱۰ درصد نوباوگان آمریکای شمالی این حالت را نشان می‌دهند.

ثبات دلبستگی: کیفیت دلبستگی در مورد بچه‌های خانواده‌های دارای جایگاه اجتماعی - اقتصادی متوسط که شرایط زندگی مطلوبی دارند، معمولاً ایمن و باثبات است. نوباوگانی که ایمن هستند معمولاً مادران کاملاً سازگار با پیوندهای خانوادگی و دوستی مثبت دارند. در مقابل در خانواده‌هایی که از لحاظ جایگاه اجتماعی - اقتصادی پایین هستند و استرس‌های زیادی دارند، دلبستگی معمولاً از ایمنی دور می‌شود یا از یک حالت نایمینی به حالت دیگر تغییر می‌کند. عواملی که بر ایمنی دلبستگی تأثیر می‌گذارند:

(الف) فرصت برای دلبستگی: رشد کاملاً طبیعی، به برقرار کردن پیوند عاطفی نزدیک، درند سال اول زندگی بستگی دارد.

(ب) کیفیت مراقبت: مراقبت دلسوزانه، پاسخ‌دهی بی‌درنگ، باثبات و مناسب به نوباوگان و نگهداری محبت‌آمیز از آن‌ها با دلبستگی ایمن ارتباط دارد. از بچه‌های دوری‌جو، در مقایسه با بچه‌های دلبسته ایمن، مراقبت بسیار تحریک‌کننده و مزاحم می‌شود. نوباوگان دلبسته مقاوم معمولاً مراقبت بی‌ثبات را تجربه می‌کنند. مادران این بچه‌ها به علائم آن‌ها اعتنایی نمی‌کنند.

(ج) خصوصیات کودک: بچه‌هایی که خلق‌وخوی آن‌ها از لحاظ هیجانی واکنش‌پذیر و دشوار است، به احتمال بیشتری بعداً دلبستگی نایمینی را پرورش می‌دهند.

(د) شرایط خانوادگی: عوامل استرس‌زا می‌تواند با قرار دادن بچه‌ها در معرض تعامل‌های خشن والدین یا مهدکودک نامطلوب، بر احساس ایمنی بچه تأثیرگذار باشد. حمایت اجتماعی، مخصوصاً کمک کردن به فرزندپروری، استرس والدین را کاهش می‌دهد و به ایمنی دلبستگی کمک می‌کند. رویدادهای ناگوار زندگی می‌توانند رابطه بین ایمنی دلبستگی خود فرد در نوباوگی و الگوی واقعی درونی در بزرگسالی را توصیف کنند.

دلبستگی و رشد بعدی

طبق نظریه‌های روان‌کاوی و کردارشناسی، احساسات درونی محبت و امنیت که از رابطه دلبستگی سالم حاصل می‌شوند به تمام جنبه‌های رشد روان‌شناختی کمک می‌کنند. هماهنگ با این دیدگاه، در یک تحقیق طولی گسترده معلم‌شو، کودکان پیش‌دبستانی که در بچگی دلبسته ایمن بودند، توسط معلمان خود از نظر عزت‌نفس، مهارت‌های اجتماعی و همدلی بالاتر از همسالان دلبسته نایمینی خود ارزیابی شدند.

یافته‌ها نشان می‌دهد که دلبستگی ایمن در نوباوگی موجب رشد بهتر در سال‌های بعدی می‌شود.

در مجموع، دلبستگی ایمن در نوباوگی، رابطه والد - کودک را در مسیر مثبت هدایت می‌کند. اما تأثیرات ایمنی دلبستگی اولیه مشروط هستند (به کیفیت روابط آینده بچه بستگی دارند). کودکی که در نوباوگی تحت تأثیر مراقبت محبت‌آمیز قرار می‌گیرد، ولی بعدها فاقد روابط همدل است، در معرض خطر مشکلات قرار دارد. در مقابل کودکی که مراقبت والدین او بهتر می‌شود یا روابط جبران‌کننده دیگری خارج از خانواده نزدیک دارد، احتمالاً از ناملایمات بهبود می‌یابد.

مقبول‌ترین دیدگاه رشد دلبستگی، نظریه بوم‌شناختی است. این نظریه بچه‌ها را به صورتی در نظر می‌گیرد که از لحاظ زیستی آمادگی دارند تا به طور فعال در پیوندهای برقرار شده با مراقبت‌کنندگان خود که با تضمین کردن ایمنی به بقای آن‌ها کمک می‌کنند مشارکت جویند.

شیوه‌های فرزندپروری

(۱) روش فرزندپروری مقتدرانه: موفق‌ترین روش فرزندپروری است. والدین مقتدر درعین حال، کنترل قاطع و معقولی را اعمال می‌کنند و روی رفتار پخته تأکید داشته و برای انتظارات خود دلیل می‌آورند. این روش روابط نزدیک، روش‌های کنترل سازشگرانه و استقلال دادن مناسب را شامل می‌شود.

این نوع فرزندپروری بیشترین احساس عزت‌نفس را در کودک ایجاد می‌کند.

(۲) روش فرزندپروری مستبدانه: سبک محدود کردن و تنبیه کردن است که در آن والدین از فرزندانشان می‌خواهند دستوراتشان را اطاعت کنند و به کار و تلاش خویش بها می‌دهند. والدین مستبد با حداقل ارتباط کلامی فرزندشان را سخت محدود و کنترل می‌کنند. فرزندان این نوع والدین مستبد، مضطرب‌اند و عزت‌نفس پایینی دارند.

(۳) روش فرزندپروری غافلانه (بی‌اعتنا): در این روش والدین، دخالتی در زندگی فرزندشان ندارند. قابلیت اجتماعی این فرزندان کمتر است و با مسئله استقلال به‌خوبی کنار نمی‌آیند و قوه خویشتن‌داری کمی دارند. کودکان و نوجوانان این والدین مشکلات متعددی از جمله خودگردانی هیجانی ضعیف، مشکلات پیشرفت تحصیلی و رفتار ضداجتماعی دارند.

۴) روش فرزندپروری سهل‌گیرانه: والدینی که از این روش استفاده می‌کنند مهرورز و پذیرا هستند ولی متوقع نیستند. کنترل کمی بر رفتار فرزندان خود اعمال می‌کنند و به آن‌ها اجازه می‌دهند در هر سنی که باشند خودشان تصمیم‌گیری کنند. حتی اگر هنوز قادر به انجام این کار نباشند. فرزندان این والدین، تکانشی، سرکش و نافرمان هستند.

چهار طبقه پذیرش کودکان توسط همسالان

- ۱) **کودکان محبوب:** رأی مثبت زیادی کسب کرده و به‌صورت محبت‌آمیز، دوستانه و یاری‌گرایانه با همسالان خود در ارتباط هستند.
- ۲) **کودکان طردشده:** کسی آن‌ها را دوست نداشته، رفتارهای اجتماعی منفی زیادی را نشان می‌دهند.
- ۳) **کودکان جنجالی:** آمیزه‌ای از رفتار مثبت و منفی را آشکار کرده و متخاصم و مخرب هستند ولی به اعمال مثبت و نوع‌دوستانه نیز می‌پردازند.
- ۴) **کودکان غفلت‌شده:** خواه به‌صورت مثبت یا منفی، به‌ندرت انتخاب می‌شوند. یا اینکه تعامل کمی دارند، مانند کودکان معمولی، مهارت اجتماعی دارند. آن‌ها از احساس تنهایی یا ناخشنودی شکایتی ندارند.

مطالعه الگوهای خلق‌وخو ← (NYLS) توماس و چس

خلق‌وخو عبارت است از تفاوت‌های فردی باثبات در واکنش‌پذیری و خودگردانی که از همان ابتدای زندگی آشکار می‌شود. واکنش‌پذیری به سرعت و شدت برانگیختگی هیجانی، توجه و فعالیت حرکتی اشاره دارد. مدل توماس و چس اولین مدل با نفوذ خلق‌وخو بوده‌اند و کودکان را از لحاظ خلق‌وخو به سه دسته تقسیم‌بندی کرده‌اند.

۱) کودکی راحت ← خوش‌خلق ← ملایم (۴۰ درصد تحقیق)

در نوباوگی به‌سرعت با برنامه‌های روزمره خو می‌گیرد، در مجموع سرحال هستند و به راحتی با تجربیات تازه سازگار می‌شوند. این کودکان معمولاً شاد، برخوردار از کارکرد زیستی منظم و پذیرای تجارب جدید بودند.

۲) کودکی دشوار ← بدقلق ← ملایم (۱۰ درصد تحقیق)

برنامه‌های روزمره نامنظم دارد، تجربیات تازه را به کندی قبول می‌کند و به صورت منفی و شدید واکنش نشان می‌دهد و این کودکان تحریک‌پذیر هستند و به‌سختی می‌توان آن‌ها را خوشحال کرد، کارکرد زیستی آن‌ها نامنظم و شدت ابراز هیجانات در آن‌ها بیشتر است.

۳) کودکی کند جوش ← دیرجوش ← کند آماد (۱۵ درصد تحقیق)

این دسته از کودکان ناعمال هستند، واکنش‌های ناملایم و کند به محرک‌های محیطی نشان می‌دهند، خلق‌وخوی منفی دارند و به کندی با تجربیات تازه سازگار می‌شوند.

بوم‌شناختی

نظریه سیستم‌های بوم‌شناختی

یوری برونفن برنر بانی رویکردی به رشد انسان است که به صف مقدم این حوزه پیشروی کرده، زیرا توجه بسیار متفاوت و کاملی را درباره تأثیرات موقعیتی بر رشد ارائه داده است. نظریه سیستم‌های بوم‌شناختی، فرد را به صورتی در نظر می‌گیرد که درون سیستم پیچیده روابطی رشد می‌کند که چندین سطح از محیط پیرامون بر او تأثیر می‌گذارند. خلق‌وخوی کودک که تحت تأثیر عوامل زیستی قرار دارد با نیروهای محیطی ترکیب می‌شود تا رشد را شکل دهد. برونفن برنر اخیراً دیدگاه خود را مدل زیست بوم‌شناختی نامیده است.

ریزسیستم (خرده‌نظام): عمیق‌ترین سطح محیط، ریزسیستم است که از فعالیت‌ها و الگوهای تعامل در محیط‌های نزدیک تشکیل می‌شود. برونفن برنر تأکید کرد برای اینکه در این سطح از رشد آگاه شویم باید به خاطر داشته باشیم که تمام روابط دو جهتی هستند. برای مثال هنگامی که والدین در نقش‌های فرزندپروری به یکدیگر کمک می‌کنند، هر یک وظیفه خود را بهتر انجام می‌دهند. در مقابل، دعوی ناشویی با انضباط بی‌ثبات و واکنش‌های خصمانه به کودک ارتباط دارد. کودکان در مقابل، معمولاً متخاصم شده و سازگاری والدین و کودک مختل می‌شود.



میکروسیستم (میکرو نظام) (microsystem) عبارت است از الگوی فعالیت‌ها، نقش‌ها و ارتباط‌های موجود در محیط‌هایی مثل خانه، مدرسه، محل کار یا محل زندگی که فرد با آن‌ها ارتباطی روزمره و رویاروی دارد. عوامل مؤثر دورتر، همچون نهادهای اجتماعی و ارزش‌های فرهنگی، از طریق میکروسیستم بر فرد در حال رشد تأثیر می‌گذارند. در میکروسیستم ارتباط‌های شخصی رودررو هستند و تأثیرات دو جانبه و متقابل همواره در جریان‌اند. مثلاً تولد نوزاد چه اثری بر رفتار و زندگی پدر و مادر بر جای می‌گذارد؟

میان سیستم (میان نظام) (mesosystem) دومین سطح مدل برونفن برنر میان سیستم است که ارتباط‌های بین ریزسیستم‌ها را در برمی‌گیرد. برای مثال، پیشرفت تحصیلی کودک نه تنها به فعالیت‌هایی که در مدرسه صورت می‌گیرند بلکه به درگیر بودن والدین در زندگی تحصیلی و به میزانی که یادگیری تحصیلی به خانه منتقل می‌شود نیز بستگی دارد (ایستین و سانورزف ۲۰۰۲). در بین بزرگسالان، اینکه یک نفر به عنوان همسر و والد چگونه در خانه عمل کند، تحت تأثیر روابط او در محل کار و بالعکس قرار دارد.

مزوسیستم (mesosystem) از تعامل دست‌کم دو میکروسیستم که فرد در حال رشد را در برمی‌گیرد، تشکیل می‌شود. این نظام ممکن است متشکل از ارتباط خانه و مدرسه یا خانواده و گروه همسالان باشد. توجه به مزوسیستم ما را نسبت به وجود تفاوت در عملکرد یک فرد در موقعیت‌های متفاوت آگاه می‌کند.

برون سیستم (برون نظام) (exosystem) برون سیستم از موقعیت‌های اجتماعی تشکیل می‌شود که فرد در حال رشد را در برنمی‌گیرد ولی با این حال بر تجربیات در موقعیت‌های نزدیک تأثیر می‌گذارند. این موقعیت‌ها می‌توانند سازمان رسمی، مانند هیئت‌مدیره در محیط کار فرد یا خدمات بهداشتی و رفاهی جامعه باشند. برای مثال، برنامه کاری انعطاف‌پذیر، مرخصی استحقاقی و استعلاجی برای والدینی که فرزندان آن‌ها بیمار هستند، از جمله راه‌هایی هستند که محیط‌های کار می‌توانند به والدین کمک کنند تا فرزندان خود را بزرگ کنند و به طور غیرمستقیم، به رشد والد و فرزند کمک می‌کنند.

کلان سیستم (کلان نظام) (macrosystem) بیرونی‌ترین سطح مدل برون فن برنر کلان سیستم است. این سطح، موقعیت خاصی نیست بلکه از ارزش‌ها، قوانین، آداب و رسوم و امکانات تشکیل می‌شود. از الگوهای فرهنگی کلی، همانند آنچه مارگارت مید مورد مطالعه قرار داد تشکیل می‌شود. یعنی ارزش‌ها، اعتقادات، آداب و رسوم و نظام‌های اجتماعی و اقتصادی غالب در یک فرهنگ یا خرده فرهنگی که ارتباط‌های نامحدود و بی‌شماری با زندگی روزمره افراد دارد. این امر که فرد در خانواده هسته‌ای زندگی می‌کند یا در خانواده گسترده، تا حد زیادی از سوی کارکرد سیستم یک فرهنگ خاص تشکیل می‌شود.

سیستم پویا و دائم در تغییر. به عقیده برونفن برنر، محیط نیروی ثابتی نیست که به صورت یکپارچه بر افراد تأثیر بگذارد. بلکه نیروی پویا و دائم در تغییر است. هر وقت که افراد نقش‌ها یا موقعیت‌هایی را به زندگی خود اضافه یا آن‌ها را رها می‌کنند، وسعت ریزسیستم آن‌ها تغییر می‌کند.

برونفن برنر بعد زمانی مدل خود را **سیستم زمانی (chronosystem)** نامید. تغییرات زندگی می‌توانند از بیرون صورت بگیرند یا اینکه می‌توانند از درون فرد ناشی شوند؛ زیرا افراد، بسیاری از موقعیت‌ها و تجربیات خود را انتخاب می‌کنند، تغییر می‌دهند و به وجود می‌آورند. اینکه چگونه این کار را انجام دهند به سن، خصوصیات جسمانی، عقلانی شخصیت و فرصت‌های محیطی آن‌ها بستگی دارد. بنابراین، در نظریه سیستم‌های بوم‌شناختی، رشد توسط شرایط محیطی یا آمادگی‌های درونی کنترل نمی‌شود. در عوض، افراد محصول و فرایند محیط‌های خود هستند و محیط‌های آن‌ها شبکه‌ای از تأثیرات مستقل را تشکیل می‌دهد. **سیستم زمانی، کرونوسیستم:** به اثرات زمان بر دیگر نظام‌های رشد و تحول اطلاق می‌شود.

نظریه رشد زبان (چامسکی) - نهادگرایی (Noam chomsky)

در سال (۱۹۵۷) نوام چامسکی با انتشار کتاب ساختارهای نحوی، برخی از عواملی را که ما برای ایجاد و تبدیل جمله‌ها انجام می‌دهیم، توصیف کرد. با انتشار این کتاب زمینه کاملاً جدیدی در روان‌شناسی رشدگرایانه زبان پدید آمد.

قبل از چامسکی، احتمالاً اکثر مردم به آنچه براون در نظریه یادگیری زبان، آن را «نبارک اندوزش» می‌نامید باور داشتند. بر اساس این نظریه، کودکان از دیگران تقلید می‌کنند و تعداد بسیار زیادی از جملات را که در ذهنشان نگه می‌دارند، از بزرگ‌ترها می‌آموزند. آن‌ها سپس هنگامی که موقعیت اقتضا کند، جمله مناسب را به یاد می‌آورند.

چامسکی نشان داد که این دیدگاه نادرست است، ما تنها به‌سادگی تعدادی جمله را یاد نمی‌گیریم، بلکه به‌طور معمول، جمله‌هایی را نیز به وجود می‌آوریم. چامسکی می‌گوید تسلط زبان شناختی کودک عادی، مستحکم‌تر از آن است که آن ناشی از داده‌های محیطی بدانی، کودکان فقط سخنان محدودی را در محیط می‌شنوند که اکثر آن‌ها نیز ساختار ضعیفی دارند، اما آن‌ها به سرعت و به صورتی هماهنگ، نظامی پیچیده از قواعد را برای ایجاد تعداد نامحدودی از جمله‌ها در خود به وجود می‌آورند. دانش آن‌ها بسیار فراتر از تجربه آن گسترش می‌یابد. چامسکی می‌گوید بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که کودکان قواعد دستور زبان را اصولاً از موارد شنیداری خود نساخته، بلکه با توجه به طرحی درون‌زاد، یعنی یک برنامه ژنتیکی، آن‌ها را در خود به وجود می‌آورند. این نظریه می‌گوید مهارت زبان کودک در ساختار مغز او حک شده است و به عوامل تعیین‌کننده فطری و زیست‌شناختی زبان تأکید دارد. این نظریه بیشتر بر توانش کودکان در درک و کاربرد زبان تأکید دارد. این نظریه می‌گوید که کودکان استعداد یادگیری زبان در سنی معین را به ارث می‌برند. به اعتقاد چامسکی، در انسان،

مکانیسم مغزی ذاتی وجود دارد به نام دستگاه فراگیری زبان (ابزار فراگیری زبان). ابزار فراگیری زبان، سیستم فطری - زیستی است و ضمناً صرف‌نظر از نوع زبانی که آموخته می‌شود، توالی و مراحل یکسانی را می‌گذرانند.

نظر چامسکی این است که کودکان در هنگام فراگیری و تسلط بر یک دستور زبان، به وسیله نوعی دانش فطری از دستور زبان جهانی هدایت می‌شوند. یعنی آن‌ها به طور خودکار شکل کلی هر زبانی را که یاد بگیرند، می‌دانند.

چامسکی، همچنین بر این اندیشه است که قابلیت کودک در یادگیری زبان، وابسته به گونه انسان است (فقط در انسان‌ها یافت می‌شود) و به قوه بسیار خاصی در ذهن انسان متکی است و کاملاً از قوه یادگیری علوم، موسیقی و غیره، متفاوت است. این قوه، طرح ژنتیکی خویش را داراست.

به نظر می‌رسد نوزادان درست در آغاز تولد با زبان هماهنگ می‌شوند. تحلیل دقیق فیلم‌ها نشان می‌دهد که نوزادان در پاسخ به سخنان، جنبش‌های بدنی بسیار آرامی انجام می‌دهند، و جنبش‌های آنان با توجه به لغات و صداها، تغییر می‌کند. چنین جنبش‌هایی در مورد سایر صداها، مثل ضربه زدن روی میز انجام نمی‌شود. در حدود یک‌ماهگی، نوزادان شروع به ایجاد صداهایی می‌کنند و در حدود ۶ ماهگی معمولاً غان و غون کردن را آغاز می‌کنند و صداهایی چون «دادا» و «بابا» را ایجاد می‌کنند. به نظر می‌رسد در تمامی جهان، فعالیت کلامی اولیه نوزادان بسیار شبیه به یکدیگر باشد.

نوزادان در حدود یک سالگی شروع به تولید تک واژه‌ها می‌کنند. برخی محققان بر این باورند که نوزادان سعی دارند تک واژه‌ها را به جای تمامی جمله مورد استفاده قرار دهند.

کودکان حدود ۱/۵ سالگی، دو کلمه را در کنار یکدیگر قرار می‌دهند و زبان آنان ساختار معینی به خود می‌گیرد. کودکان، بین ۲ تا ۳ سالگی استفاده از ۳ کلمه یا بیشتر در کنار یکدیگر و ساختن جمله‌ها را آغاز می‌کنند. بین ۳ تا ۶ سالگی دستور زبان کودکان، به سرعت پیچیده و کامل می‌شود، به‌ویژه کودکان، تبدیل جمله (به سؤالی یا منفی و غیره) را آغاز می‌کنند.

اگرچه کودکان در ۵ یا ۶ سالگی به اکثر جنبه‌های دستور زبان تسلط می‌یابند، ولی برخی از تبدیل‌های پیچیده (در زبان انگلیسی)، هنوز هم برایشان دشوار است. مثلاً به نظر می‌رسد که کودکان تا ۶ سالگی و بالاتر، در مورد فعل مجهول دچار مشکل هستند. سنین ۵ تا ۱۰ سالگی ممکن است برای کسب پیچیده‌ترین و ظریف‌ترین مهارت‌های کلامی، سال‌های مهمی باشند.

چامسکی و نظریه یادگیری

چامسکی معتقد است که زبان چیزی است که به‌وسیله خود کودکان، پایه‌ریزی و ساخته می‌شود. کودکان با شنیدن تعدادی حرف و سخن جدا از هم و با هدایت نوعی احساس درونی در مورد قواعد و چگونگی آن‌ها، دستور زبان را کشف می‌کنند.

در مقابل، نظریه‌پردازان یادگیری بر این باورند که ما باید برای منابع الگوی زبان‌شناسی، به محیط اجتماعی توجه کنیم. به نظر آنان زبان اساساً به‌وسیله دیگران و از طریق شرطی شدن کنشگر یا از طریق تأثیر، سرمشق می‌گیرد.

چامسکی با تمرکز روی دستور زبان، اظهار داشت که قواعد ساختار جمله به قدری پیچیده هستند که حتی کودکان در سنی که از لحاظ شناختی خبره هستند نمی‌توانند آن‌ها را مستقیماً یاد بگیرند یا کشف کنند. در عوض، او معتقد است که تمام کودکان با وسیله فراگیری زبان به دنیا می‌آیند یعنی سیستمی فطری که از مجموعه‌ای قواعد مشترک در تمام زبان‌ها تشکیل می‌شود. این سیستم به کودکان امکان می‌دهد تا صرف‌نظر از زبانی که می‌شنوند، به محض اینکه واژه‌های کافی داشته باشند، به صورت قانونمند زبان را بفهمند و صحبت کنند.

شواهد مربوط به اینکه کودکی، دوره حساس فراگیری زبان است با نظر چامسکی درباره برنامه زبان مبتنی بر زیست‌شناسی هماهنگ است. منتقدان نظریه چامسکی اظهار می‌دارند که این نظریه نیز رشد زبان را فقط تاندازه‌ای توجیه می‌کند. اولاً پژوهشگران نتوانسته‌اند سیستم دستور زبان واحدی را که چامسکی باور دارد زیربنای تمام زبان‌هاست مشخص کنند.

ثانیاً کودکان به آن سرعتی که نظریه فطری نگری توصیه می‌کند، زبان را فرا نمی‌گیرند. پیشرفت آن‌ها در تسلط یافتن بر ساختارهای جمله فوری نیست، بلکه تدریجی است و این بیشتر از آنچه چامسکی تصور می‌کرد، از یادگیری و اکتشاف خبر می‌دهد.

چامسکی و پیازه

اگرچه چامسکی اساساً نظریه خود را علیه محیط‌گرایان مطرح کرد، ولی او همچنین تفاوت‌های نظریه خود و پیازه را نیز مورد بحث قرار داده است. در واقع او در سال ۱۹۷۵ برای انجام مجموعه‌ای از مباحثات، با پیازه ملاقات کرد. نظرهای پیازه و چامسکی، موارد مشترک بسیاری دارند. آن‌ها هر دو بر این باورند که کودکان به‌وسیله محیط بیرونی پرورش نمی‌یابند، بلکه خودبه‌خود ساختارهای ذهنی را به وجود می‌آورند. باین همه، چامسکی نسبت به پیازه فطرت‌گراتر است. چامسکی بر این باور است که زبان اصولاً در ژن‌ها تعبیه شده است. بر اساس دریافت محرک‌های مناسب، به طور خودکار، شکل‌های گرامری را بر اساس این پیش‌زمینه